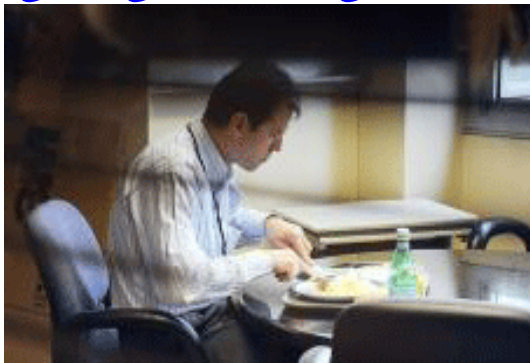


کارگران فرانسه، دموکراسی و نافرمانی مدنی



لوک روسل رئیس توقیف شده شرکت تری ام غذا و نوشابه ای را که کارگران به او داده اند، میخورد.

بقیه در صفحه 16

دیدگاه

بخش دوم مصاحبه

پرسش و پاسخ به مناسبت

سی امین سالگرد انقلاب بهمن

فاتحه خوان های "انقلابی"،

فاتحه خوان های انقلاب

شهاب برهان

بقیه در صفحه 11

کشمکش اسرائیل-فلسطین:

کارآئی حقوق بین المللی چیست؟

ضرورت بازخواست از مسئولین تجاوز به غزه

ریچارد فالک، گزارشگر ویژه سازمان ملل برای حقوق بشر در سرزمین های اشغالی فلسطین

برگردان: بهروز عارفی

بقیه در صفحه 18

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان!

جشن اول ماه مه، خاری در چشم رژیم
بقیه در صفحه 2

اعدام یک زن هنرمند



لکه ننگ دیگری بر دامان جمهوری چهل و سرمایه
بقیه در صفحه 2

به مناسبت روز جهانی کارگر

نگاهی به چندمسئله پیشاروی کارگران

بقیه در صفحه 4

تقی روزبه

دعوت به مراسم روز جهانی کارگر

بقیه در صفحه 3

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه

اخبار دستگیری ها و تجمع خانواده ها

بقیه در صفحه 3

بازداشت کارگران فلرکار مکانیک

رژیم جمهوری اسلامی

گورهای دسته جمعی خاوران را از بین می برد!

بقیه در صفحه 5

ملاحظاتی درباره تشدید جهانی شدن سرمایه و

علل پیدایش گرایشات چپ مارکسیستی

درمیان دانشجویان دانشگاه های ایران بقیه در صفحه 6

اطلاعیه کمیته مرکزی سازمان!

جشن اول ماه مه،

خاری در چشم رژیم

دستگیر شدگان اول ماه مه

باید فوراً و بی قید و شرط آزاد شوند!

در مراسم مختلفی که به مناسبت اول ماه مه در ایران برگزار شد؛ نیروهای امنیتی رژیم جمهوری اسلامی با حمله وحشیانه به این مراسم از برگزاری آن جلوگیری کردند. در تهران این مراسم قرار بود در میدان آینمای پارک لاله تهران برگزار شود. چندین اتحادیه و سندیکای کارگری از جمله سندیکای شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه، سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه، اتحادیه آزاد کارگران ایران، هیئت موسس بازگشایی کارگران نقاش و کانون مدافعان حقوق کارگران ایران از مردم برای شرکت در این مراسم دعوت کرده بودند. کارگران خواست های خود را روی پارچه‌نوشته‌ها مطرح کرده بودند این خواست‌ها عبارت بودند از:

1. تامین امنیت شغلی برای کارگران
2. برپایی تشکل های مستقل کارگری
3. توقف اخراج کارگران
4. لغو کار کودکان
5. آزادی کارگران زندانی

به محض شروع مراسم که با شعار های کوبنده "زنده باد جنبش کارگری" و "کارگر، کارگر، اتحاد، اتحاد" همراه بود؛ نیروهای امنیتی و لباس شخصی های رژیم که حدود پنج هزار نفر تخمین زده شده اند به کارگران و خانواده هایشان که کنار هم نشسته بودند حمله ور شدند. گشتاپو های رژیم پس از ضرب و شتم شرکت کنندگان در مراسم، حدود 100 نفر را دستگیر کردند. عده ای از رهبران و فعالین بنام جنبش کارگری در بین دستگیر شدگان هستند.

در عملیات مشابهی قداره بندان رژیم به شرکت کنندگان مراسم اول ماه مه در سندانج یورش بردند و پس از ضرب و شتم، عده ای را با خود بردند.

سردمداران رژیم جمهوری اسلامی پس از به قدرت رسیدن اینطور تبلیغ می کردند که مردم ایران بخشی از امت واحده اسلامی هستند و در اسلام استثمار وجود ندارد. تجربه 30 ساله به کارگران و دیگر زحمتکشان ایران به خوبی نشان داده است که این تبلیغات سیاسی تنها برای فریب توده ها و کنار زدن احزاب سوسیالیست و چپ بوده است. در این 30 سال گذشته استثمار و بی عدالتی و اختلاف طبقاتی نه تنها از بین نرفته بلکه ابعاد بی سابقه ای به خود گرفته است. عده قلیلی (خودی ها، آقازاده ها، سردارها، مقامات امنیتی و روحانیون بلند پایه) به ثروت های افسانه ای دست یافته اند و توده های کار و زحمت یعنی اکثریت مردم نگران تامین مخارج حداقل یک زندگی بخور و نمیر هستند. تجربه 30 ساله به کارگران و دیگر زحمتکشان ثابت کرده است که باید خودشان آستین ها را بالا بزنند و به انتظار امامزاده بی معجزه رژیم نباشند. زدن دست رد بر سینه شوراهای اسلامی کار و تاسیس تشکل های مستقل کارگری یکی پس از دیگری و شرکت در مراسم اول ماه مه - روز جهانی کارگر- و بی اعتنایی به روز کارگر ساخته جمهوری اسلامی گواهی بر این مدعاست.

سازمان ما حمله وحشیانه مامورین جمهوری اسلامی به گردهمایی های مسالمت آمیز کارگران در اول ماه مه را شدیداً محکوم کرده؛ از تمامی سازمان های مترقی در جهان می خواهد ضمن محکوم کردن جمهوری اسلامی، خواستار آزاد کردن هرچه سریع تر دستگیر شدگان این مراسم بشوند.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)

2مه 2009

12 اردیبهشت 1388

اعدام یک زن هنرمند



لکه تنگ دیگری بر دامان جمهوری جهل و سرمایه

سحرگاه پنج شنبه رژیم جهل و جنون سرمایه جنایت تازه ای آفرید و دلارا دارابی دختر جوان 23 ساله ای را که از شش سال پیش در زندان بسر می برد اعدام کرد. این دومین اعدام یک زن در کمتر از 5 ماه است. قبل از این فاطمه حقیقت پژوه در اسفند ماه به دار آویخته شده بود. دلارا دختر هنرمند و حساس جوانی بود که مدتی طولانی به اتهام قتل در زندان در انتظار اجرای حکم اعدام زجر کشیده بود. دلارا مدعی بود هیچگاه مرتکب قتلی نشده و تنها برای نجات دوستش در ابتدا به ارتکاب قتل اعتراف کرده است. وکلای مدافع و متخصصین هم بر این اعتقاد بودند که به دلیل چپ دست بودن دلارا نسبت دادن قتلی با ضربات پی در پی کارد به او با توجه به نحوه قتل ناوارد است. ولی سیستم قضایی جمهوری اسلامی کاری به مدرک و دلیل ندارد. این جمهوری دراستانه اول ماه مه و جشن و تظاهرات پرشکوه کارگرانی که از تورم، بیکاری و سیاست های ضد کارگری این رژیم به ستوه آمده اند باید خون بریزد. باید وحشت و ترور ایجاد کند تا کسی خیال شورش و نافرمانی به سرش نزند. اعدام دلارا هشدار به همه زنانی است که از ستم و خفقان رژیم اسلامی سرمایه به جان آمده اند و خیال ساکت ماندن ندارند. هشدار به همه کارگران و دانشجویانی است که سیستم غیر انسانی سرمایه داری و ماهیت غیر دمکراتیک حکومت مذهبی را بر نمی تابند. رژیم جمهوری اسلامی همچون دیگر رژیم های مستبد برای ابقای حکومت خود به زندان و شکنجه و اعدام و تیرباران و ساتسور و بگیر و ببند متکی است. زندان های این رژیم مملو از انسان های مبارزی است که در راه خوشبختی دیگر انسان ها دست بکار مبارزه و روبر رویی با آن شده اند. رهبران و فعالین سندیکایی، رهبران دانشجویی، فعالین جنبش زنان و جنبش های ملی در زندان های این رژیم زیر شکنجه بسر می برند. برای محکوم کردن اعدام وحشیانه دلارا توسط رژیم جمهوری اسلامی با استفاده از کلیه امکانات در سراسر جهان بکوشیم و خیر این جنایت هولناک را به کلیه سازمانهای حقوق بشری و سازمان های مترقی در سراسر جهان اطلاع دهیم. زندانیان بسیار دیگری در زندان های رژیم بسر می برند. بکوشیم تا با هرچه بیشتر منعکس کردن خبر اعدام وحشیانه دلارا، و شرایط بسیار بد سیستم قضایی و زندان ها در ایران، این فاجعه در مورد دیگر زندانیان تکرار نشود.

سرنگون باد جمهوری اسلامی

زنده باد آزادی

زنده باد سوسیالیسم

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران(راه کارگر)

اول مه 2009



دعوت به مراسم روز جهانی کارگر

اخبار دستگیری ها و تجمع خانواده ها

بازداشت کارگران فلرکار مکانیک

دستگیری ها گسترده کارگری در روز جهانی اول ماه مه فقط به اجتماعات اعلام شده در تهران و سنج محدود نبوده است. روز جمعه ۱۱ اردیبهشت در محل فروشگاه تعاونی فلرکارمکانیک واقع در پاسگاه نعمت آباد، جمعی از اعضای تعاونی مسکن فلرکارمکانیک نیز بازداشت شده اند.

بنا بر گزارش ها حدود شصت نفر در جلسه ای که به رسیدگی به مسایل تعاونی مسکن و کسب حضور داشته اند. ماموران پلیس بدون هیچ اختطاری محله این جلسه را مورد حمله قرار داده و کارت شناسایی و موبایل های افراد حاضر در جلسه را می گیرند و اجازه خروج به هیچ کس را نمی دهند. با این وجود اعضای تعاونی جو را آرام کرده و سعی می کنند به کار خود ادامه دهند. در این حین ماموران نیروی انتظامی از وزارت اطلاعات استعلام می کنند و در نهایت ۱۵ نفر را به طور مشروط آزاد کرده و از آنها خواسته اند که با اولین تلفن به دادگاه مراجعه کنند. ۴۵ نفر باقی مانده توسط مامورین بازداشت شده و به بازداشتگاه وصال منتقل شده اند. ناصر ابراهیمی، اسدالله اقبالی، محمد گیلانی، عبدالله وطن خواه، عزیز محمدی، حمید شرفی، ستار امینی، نبی الله موندی، سعید کدیوی، پورعزیزی، شفا، حسین اکبری، احد یزدانی از جمله ی بازداشت شدگان هستند و خانواده هایشان تاکنون هیچ گونه اطلاعی از آنها دریافت نکرده اند. لازم به یاد آوری است که این دستگیری همزمان با وقایع پارک لاله اتفاق افتاده است.

دادگاه انقلاب در مورد وضعیت بازداشت شدگان

وکلا و خانواده ها را بی جواب گذاشت:

به گزارش مدرسه فمینیستی در تاریخ ۱۴ اردیبهشت ۸۸ آمده است: امروز نسرین ستوده به وکالت از طرف جلوه جواهری، کاوه مظفری و امیر یعقوبعلی به دادگاه انقلاب رفت. این سه عضو کمپین یک میلیون امضا که در حاشیه مراسم روز جهانی کارگر دستگیر شده اند دیروز از بازداشتگاه وزرا به زندان اوین منتقل شدند. همچنین در زندان اوین به سر می برند.

نسرین ستوده وکیل این سه نفر که امروز برای پی گیری وضعیت موکلان خویش به دادگاه انقلاب مراجعه کرده بود چنین می گوید: من امروز در دادگاه انقلاب هیچ جوابی نگرفتم و فقط اعلام میکنم که طبق اظهارات مادر جلوه جواهری و کاوه مظفری خانه این زوج جوان توسط ماموران اطلاعات قفل شده و کلید خانه نیز در اختیار ایشان است. امروز صبح که این دوماهر به خانه فرزندانمان رفته اند متوجه حضور ماموران اطلاعات در خانه شده و وقتی از صاحبخانه سوال کرده اند ایشان گفته اند که ماموران از من خواسته اند تا کسی وارد خانه نشود.

نسرین ستوده افزود: کلیه اقدامات ماموران اطلاعات از اعمال زود علیه جلوه جواهری تا بردن ایشان بدون حکم قضایی و تفتیش منزل و قفل کردن درب منزل و بردن کلید منزل غیر قانونی است.

امروز جلوه جواهری طی تماس تلفنی از زندان به مادرش خبر داده است که برای وی ۱۰۰ میلیون وثیقه صادر کرده اند. جلوه جواهری اعلام کرده است که چنین وثیقه ای را ندارد....

آخرین خبرها از وضعیت بازداشتی های بند ۲۴۰ اوین

سایت تغییر برای برابری در گزارشی نوشته است: روز ۱۴ اردیبهشت خانواده های بازداشتی های روز کارگر همچون روز گذشته در برابر دادگاه انقلاب اجتماع کردند. روز گذشته زنان بازداشتی در تماس با خانواده هایشان اعلام کردند که مردان و زنان هر دو در بند ۲۴۰ اوین هستند. برای عده ای قرار کفالت و برای عده زیادی قرار وثیقه صادر کرده اند.

در عین حال خانواده های بازداشت شدگان با نوشتن نامه به ریاست قوه قضائیه به عنوان مقام مسئول در این زمینه ضمن اعتراض به نحوه پاسخگویی مراجع قانونی نسبت به بازداشت خانواده هایشان، آزادی بی قید و شرط کلیه بازداشتی ها را خواستار شدند.

شهروزاد جهانیان مادر نیکزاد زنگنه فعال دانشجویی و کمپین که روز گذشته از بندرعباس راهی تهران شد در گفتگو با تغییر برای برابری می گوید: " اول دوستان نیکزاد و بعد خودش تماس گرفت و اطلاع داد که حالش خوب است. گفت هنوز بازجویی نشده و تاکنون هم فراری صادر نکرده اند. گویا روز جهانی کارگر بوده و بچه ها توجه شان جلب شده و رفتند ببیند چه خبره."

او که به همراه خانواده های دیگر جلوی دادگاه انقلاب رفته می گوید: "امروز که به دادسرا رفتم به من گفتند بازداشت شدگان چندین گروه هستند و فعلا درحال تحقیق هستیم و خودمان به شما خبر می دهیم."

پدر طاها ولی زاده فعال دانشجویی و کمپین می گوید: " به ما هم هیچ پاسخ درستی ندادند. فقط به من گفتند فعلا باید در بازداشت باشد و قرار بازداشت برایش صادر شده است. حتی نمی گویند فرزندم کجاست و اجازه ملاقات هم نمی دهند."

مادر جلوه جواهری فعال دانشجویی و کمپین نیز اطلاع داد: " جلوه دیروز تماس گرفت و گفت برای او وثیقه ۱۰۰ میلیون تومانی صادر کرده اند و او هم گفته که ندارد."

کارگران! برای دفاع از حقوق انسانی خود و برخورداری از يك زندگي بهتر، دوشادوش هم در مراسم روز جهانی کارگر شرکت کنیم.

تاریخ: روز جمعه ۱۱ اردیبهشت ماه ۸۸ - ساعت: ۱۷
مکان: تهران خیابان کارگر، داخل پارک لاله - میدان آب نما
اول ماه مه ۱۱ اردیبهشت - روز جهانی کارگرگرمی باد!
ما کارگران ایران، امروز یک پارچه و متحد، مطالبات زیر را به عنوان حداقل خواسته های خود فریاد می زنیم و خواهان تحقق فوری این مطالبات هستیم:

- ۱- تا مین امنیت شغلی برای همه کارگران و لغو قراردادهای موقت و سفید امضا و برچیده شدن فرم های جدید قرارداد کار.
- ۲- حداقل دستمزد مصوب شورای عالی کار، خط مرگ تدریجی است! حداقل دستمزد کارگران باید توسط نمایندگان واقعی و تشکل های مستقل کارگری تعیین گردد.
- ۳- برپایی تشکل مستقل کارگری، اعتصاب و اعتراض و تجمع حق مسلم ماست!
- ۴- دستمزدهای معوقه باید بدون عذرو بهانه پرداخت گردد!
- ۵- اخراج و بیكارسازی کارگران باید متوقف گردد!
- ۶- حقوق زنان و مردان در تمامی شئون اقتصادی - اجتماعی باید برابر باشد.
- ۷- بازنشستگان باید از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی برخوردار شوند.

۸- کارگران با معلمان (کارگران فکری)، پرستاران و سایر افسار زحمت کش جامعه متحدند و از مبارزات آنان پشتیبانی می کنند.

۹- از اعتراضات و خواسته های کارگران فصلی و ساختمانی قاطعانه پشتیبانی می کنیم.

۱۰- کارکودکان غیر انسانی و استثمارگرانه است. ما با فعالین لغو کارکودک هم سنگر هستیم.

۱۱- منصورساتلو، ابراهیم مددی و دیگر کارگران زندانی باید بدون قید و شرط آزاد گردند و تعقیب های قضایی علیه دیگر کارگران باید فوراً پایان پذیرد.

۱۲- ما خود را متحد با جنبش های اجتماعی دیگرمانند دانشجویان و زنان می دانیم.

۱۳- ما از کارگران مهاجرمانند کارگران افغانی، به عنوان بخشی از هم طبقه ای های خود، قاطعانه پشتیبانی می کنیم.

۱۴- ضمن تشکر از حمایت های جهانی از کارگران ایران، ما کارگران ایران، خود را متحد با دیگر کارگران جهان می دانیم.

۱۵- اول ماه مه، باید تعطیل رسمی گردد و هرگونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد.

زنده باد همبستگی بین المللی طبقه کارگر!
۱ مه ۲۰۰۹ - ۱۱ اردیبهشت ۱۳۸۸

کمیته برگزاری مراسم اول ماه مه:

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه/
سندیکای کارگران نیشکر هفت تپه/ اتحادیه آزاد کارگران ایران/
هیأت مؤسس بازگشایی کارگران نقاش و تزیینات ساختمان/ کانون مدافعان حقوق کارگر

شورای همکاری فعالین و تشکل های کارگری:
کمیته پیگیری برای ایجاد تشکل های آزاد کارگری/ کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری/ شورای زنان/ جمعی از فعالین کارگری

.....

به مناسبت روز جهانی کارگر نگاهی به چندمسئله پیشروی کارگران

تقی روزبه

اول ماه مه امسال در شرایطی برگزار میشود که سرمایه داری جهانی با یکی از شدیدترین بحران های 80 سال اخیر خود مواجه است. و باز هم مانند همیشه راه برون رفت از بحران را درسرشدن این بحران بردوش کارگران و زحمتکشان و از طریق بیکارسازی بیکارسازی های دهها میلیونی و تزریق مبالغ تریلیونی کمک های گشاده دستانه دولتی از خزانه عمومی متعلق به مردم، از طریق کاهش سطح زندگی توده های بی کران زحمت و کار، و در یک کلام ویرانگری و خاتمه خرابی میلیونها انسان صورت می دهد تا مجدداً به نقطه تعادل و مطلوب سودی برسند (سرمایه داری هیچگاه راهی بجز این گونه فزاینده نشناخته است، مگر آنکه زیر فشار کارگران و زحمتکشان مجبوره در پیش گرفتن رفتاری خلاف طبع خود شده باشد). بی شک نظام سرمایه داری با گرفتار شدن در یک چنین بحرانی در موقعیت ضعیفی قرار گرفته و شرایط بالقوه مستعدی برای پایان دادن به عقب نشینی نیروی کار - که به مدت طولانی تحت فشار سرمایه داری نئولیبرال به آن وادار شده بود - و شروع پیشروی آن فراهم شده است. اما امکان فعلیت یافتن این زمینه بالقوه مستعد را دو عامل اساسی تهدید می کند: نخست آفت رقابت های موجود در میان صفوف پرولتاریا هم در مقیاس ملی و هم بویژه در مقیاس جهانی (که در مقایسه با همبستگی و همگرایی بورژوازی جهانی همبستگی متقابل نیروی کار و زحمت از شکاف های جدی می برد) و دیگری خطر فرمیسیم و شعارهای اصلاح طلبانه و معطوف به ترمیم سیستم موجود توسط دولت های سرمایه داری از جمله دولت جدید آمریکا و دول بزرگ اروپایی و احزاب و سازمانهای دنباله روی آنان است که وعده های فریبنده ای را برای آرام کردن و منتشت نمودن صفوف کارگران و توده های بیقرار و ناراضی بکار می گیرند. بنابراین ضرورت تحکیم همبستگی و اتحاد جهانی پرولتاریا و مقابله با فرمیسیم (ونه الزام هر رفرمی) در کنار نبردهای موضعی و کشوری که نباید دست کم گرفته شود - دوش شرط اساسی تغییر توازن نیرو بسود کارگران است. بی تردید بدون نقد و جمع بندی دست آوردهای تجربیات منفی و مثبت قرن بیستم و آنچه که بر ما گذشت و طی گردید و با در نظر گرفتن تغییرات عظیمی که در ساختار نیروی کار و سرمایه و از جمله ورود به مرحله جدید جهانی شدن و نحوه جهانی سازی آن صورت گرفته و می گیرد، مزو حقوق بگیران، کلیه طردشدگان و بیه حاشیه رانده شدگان توسط سرمایه جهانی یعنی همه آنهایی که حتا از "نعمت" استثمار شدن از طریق دریافت دستمزد ثابت و کار رسمی محروم هستند، و در یک کلام واقعبینانه و واقعیت یافته طبقه جهانی کار و زحمت و اشکال نوین سازمان یابی آنها، هرگز نخواهند توانست با اتکاء صرف به مبارزات موضعی و محلی و یابستی خود به هدف های اصلی و رهنای بخش خویش نائل شوند. در حال با تشدید بحران جهانی شدن هر چه بیشتر مبارزه طبقاتی، محتوا و پیام اصلی ماه مه که همانا برجسته تر شدن منافع مشترک کارگران جهان و خصلت انترناسیونالیسی مبارزه آنان است، که اساساً خود را در مطالبات مشترک جهانی نشان میدهد، بیش از پیش اهمیت خود را به مثابه ضرورت بی چون و چرا برای برون رفت از بحران نمایان می سازد. در حال حاضر یکی از مهمترین خواست های مشترکی که کارگران جهان را به هم گره می زند، همانا مقابله با انواع سیاست های ناپذیرانه سرشدن بحران بدوش کارگران به مثابه خواست بیواسطه و فراگیر و تاکتیکی در مقیاس جهانی است. از اخراج و بیکارسازی تا اختصاص بودجه های کلان کشوری و جهانی برای نجات این "حضرت بیمار". در حال کارگران که با سیاست های هم آهنگ شده بورژوازی جهانی مواجه است، نمیتواند بدون وارد کردن گردان های هم آهنگ خود در مقیاس جهانی به این نبرد سرنوشت ساز، و بیابسنده کردن به نبردهای پراکنده و محلی، از عهده دفع سرشدن بحران، بحران، تعرض و تشدید استثمار و بیهوشی طریق اولی تضمین پیشروی به سوی اهداف رهنای بخش خود برآید. این یک شعار عام است که در کشورهای مختلف رنگ و بوی خود را دارد.

اما در کنار شعار عام و جهانی فوق اما کارگران ایران به مثابه یکی از این گردانهای جهانی، با دشواری های مضاعف و خودویژه، و از جمله سه چالش و معضل زیرمواجهند که باز فشار بر کرده آنها را چندین برابر می کند:

الف- بحران اقتصادی موجود در یک دولت رانتی نفتی و متکی به آن با توجه به کاهش شدید قیمت های جهانی و دارای بحران مزمن اقتصادی، ایجاد شدید تر و دردناک تری دارد. سیاست شوک تریابی موسوم به آزادسازی

مریم محسنی فعال کارگری نیز به گفته دخترش پگاه، در تماس با خانواده اش گفته است که برای او و برخی دیگر از زنان وثیقه ۵۰ میلیون تومانی صادر کرده اند و آنها نپذیرفته اند چون جرمی مرتکب نشده اند.

همسر علی رضا تقفی فعال کارگری و مادر محسن تقفی نیز می گوید: "هیچکدام از مردان بازداشتی تاکنون تماسی با خانواده هایشان نگرفته اند. دیشب دوتن را با قید کفالت آزاد کردند و امروز هم برای دو نفر دیگر قرار کفالت صادر کرده اند. به یکسری از خانواده ها گفته اند قرار وثیقه صادر کرده اند و به برخی هم پاسخی نداده اند. دیروز به من گفتند برای علی رضا ۱۰۰ میلیون وثیقه صادر شده، بیا و سند بیاور. امروز که برای پی گیری رفتن می گویند هنوز پرونده شان در حال بررسی و بروید فردا بیاید."

وی در باره امکان تهیه وثیقه می گوید: «ما که چنین وثیقه ای نداریم. ۱۰۰ میلیون یعنی سه برابر دینه قتل. مگر جرم آنها چه بوده که بخواهند وثیقه بپردازند. بازداشتی ها که فرار نمی کنند، روز دادگاهی شان حاضر هم می شوند. به نظرم آنها اهداف دیگری دارند. ما الان با خبر شدیم که به جلسه تعاونی فلزکار مکانیک هم ریخته اند و آنها را بازداشت کرده اند مگر آنها هم در مراسم ۱۱ اردیبهشت بودند؟»

یکی از همسران اعضای سندیکای فلزکار مکانیک نیز که جلوه دادگاه بود می گوید:

آنها اصلاً در مراسم نبودند. دیروز به ما زنگ زدند و گفتند برایشان قرار کفالت صادر شده و امروز که آمده ایم می گویند سرمان شلوغ است فردا بیاید».

اتحادیه آزاد کارگران ایران گزارش داد روز یکشنبه ۱۳ اردیبهشت خانواده های ۷۰ نفر از بازداشت شدگان به همراه تعدادی دیگر از انسانهای آزادی خوا که جمعیتی بیش از ۱۰۰ نفر را تشکیل می دهند از ساعت ۹ صبح مقابل دادگاه انقلاب تهران تجمع کرده و خواهان آزادی فوری بازداشت شدگان روز جهانی کارگر شده و نسبت به تعیین وثیقه های سنگین برای آن ها اعتراض نمودند. اجتماع کنندگان تاکید داشتند کسانی که در تظاهرات روز جهانی کارگر دستگیر شده اند، جرمی مرتکب نشده و حق داشته اند روز خودشان را گرامی بدارند و جشن بگیرند.

دادگاه انقلاب در جواب به اعتراض خانواده ها گفته است که این افراد مشکل امنیتی دارند و حتی اگر وثیقه ها را هم تهیه کنید حداقل تا یک هفته دیگر در بازداشت خواهند بود. لازم به ذکر است که خانواده یکی از بازداشت شدگان وثیقه تعیین شده را به امید اینکه امروز (یکشنبه) فرزندشان آزاد شود به دادگاه تسلیم نموده اند اما دادگاه اعلام کرده که فرزندشان تا یک هفته دیگر آزاد نخواهند شد.

این گزارش می افزاید: خانواده ها متحدانه تصمیم گرفته اند در مقابل این اعمال فشار مقاومت کنند و تا آزادی کلیه بازداشت شدگان به مبارزه جسورانه خود ادامه دهند.

آزادی تعدادی از بازداشت شدگان

۲۵ نفر از بازداشت شدگان روز جهانی کارگر در تهران، تا ساعت ۵ بعد از ظهر روز شنبه بدون قرار وثیقه آزاد شدند. به گفته آزادشدگان، افراد بازداشت شده مورد ضرب و شتم و اهانت قرار گرفته اند و تا زمان آزادی، تمامی بازداشت شدگان را بدون غذا در بازداشت نگه داشته اند.

گزارشها از صدور قرار وثیقه های سنگین برای برخی از بازداشت شدگان از جمله جعفر عظیم زاده رئیس هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران خبر می دهد که برای نام برده قرار ۵۰ میلیونی تعیین شده است. آمار بازداشت شدگان در مجموع ۸۱ نفر زن و ۷۰ نفر مرد اعلام شده که در حدود ۲۵ تن (۲۳ نفر مرد و ۲ نفر زن) تا ساعت ۱۷ روز شنبه آزاد شدند.

اتحادیه ی آزاد کارگران از سندج نیز گزارش داد روز شنبه هر ۶ نفر بازداشت شده در این شهر به اسامی فایق کیخسروی، شیوا سبحانی، منصور کریمیان، فرزام ابدی، شب بو خلیلی، بابک باجرانی با قرار وثیقه هر نفر ۳ میلیون تومان آزاد شدند.

اسامی بازداشت شدگانی که تاکنون هویت آنان محرز گردیده است به شرح ذیل می باشد:

جعفر عظیم زاده (رئیس هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران)

منصور حیات غیبی (از اعضای هیات مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه)، شاپور احسانی راد (نماینده اخراجی کارگران کارخانجات نورد و پروفیل ساوه)

، بهزاد خباز، غلامرضا خانی، خاتم تقفی، مریم حاج محسن، پروانه قاسمیان، فاطمه شاه نظری، شریفه، محمد فرجی، فرج الله سعدی، محمد اشرفی، علی رضا تقفی، محسن تقفی، سعید مقدم، سعید یوزی، بهروز خباز، مریم محسنی، فایق کیخسروی، زانیار احمدی، نجمان رنجبران، علی معذب، سعید سجودی، جمال سید علی، سیروس رهیاد، حمید قربانی، سید جواد موسوی (از فعالان دانشجویی)، یکراد زنگنه، امیرعقوبلی، کاوه مظفری، پوریپوشتاره، طاهای ولی زاده، جلوه جواهری (از اعضای کمپین تغییر برای برابری). مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران

قیمت ها از طریق حذف یارانه های دولتی، دارای پی آمدهای شدید و دردناک اقتصادی و اجتماعی مضاعف است. سیاست فوق از نوس اصلی برنامه رژیم در سال جاری است که با شعار بیهودالگوی مصرف هم آئین بندی شده است. مساله تورم عنان گسیخته و رسماً 25-30 درصدی موجود-یکی از بالاترین نرخ ها در منطقه و جهان- به سرعت سطح زندگی اقشار زحمتکش را تحت تاثیر قرار داده است. سیاست بیکارسازی های وحشیانه، همراه با سرکوب و بی حقوقی موجود در یک نظام استبدادی، گسترش بی سابقه کارهای موقت و قراردادی موسوم به کاغذی و افزایش ساعات و شیفت کار و فرسودگی ناشی از آن، نه فقط سطح زندگی را شتابان تنزل میدهد بلکه با دامن زدن به رقابت های درونی و تقویت روحیه کنش های انفرادی برای نجات آنچه در معرض خطر از دست دادن قرار گرفته، دل صفوف و موقعیت زحمتکشان و قدرت چانه زنی آنها را مورد تهدید قرار می دهد.

چنین وضعیتی با وجود تشدید ستم و فشار مشترک بر همه، اما در کنار بی آفتی، باز تولید کننده روحیه مبارزات انفرادی و تکیه یک جانبه بر نبردهای موضعی و خود بسنده، بر هیئت از گره زدن مبارزات خود با مبارزات بخش های دیگر طبقه و مبارزات خرد با مطالبات کلان می شود. وحال آنکه میدانیم بدون پیوند مطالبات و مبارزات خرد با مطالبات و مبارزات کلان بر وفق رفته بر بحران همه جانبه و عمیق کنونی بسود کارگران منصوری نیست.

ب- رژیم همراه با تشدید فلاکت و بحران اقتصادی، امر سرکوب بیشتر کارگران و تشکل های کارگری، تغییر قانون کار و انقاع آن را به مثابه بازوی مکمل پیش برد سیاست های اقتصادی در دستور کار خود قرار داده است. و همین مساله اتحاد هر چه بیشتر صفوف کمابیش متفرق نیروی کار و نبردهای پراکنده کنونی را طلب می کند.

ج- مساله مهم دیگر مساله نمایش انتخاباتی است که در سال جدید برگزار میشود. انتخاباتی که از یکسو نمایشی ترین انتخابات کل حیات جمهوری اسلامی محسوب می شود و از سوی دیگر رژیم بر آن است تا آن را به نمایشی در برابر ابراز جهانی و ایزاری برای مشروعیت بخشیدن به سیاست های سرکوبگرانه خویش در آورد. و در همین رابطه تلاش های گوناگونی صورت می گیرد تا با شکستن فضای تحریم، یعنی مهمترین و بزرگترین صف آرائی سیاسی شهروندان در برابر رژیم حتا به اتکاء آمارهای خودش، کارگران و مردم ناراضی را در حیوچه تدارک بزرگترین تهاجم به زندگی آنها، به پای "انتخابات" بکشاند (امری که متأسفانه تحت عنوان گزین بین بدو بدتر موجب آشفتگی هائی در میان بخشی از فعالین کارگری و زنان و دانشجویان و... گردیده است). در هر حال مقابله با توهم اصلاح رژیم و داغ کردن تئور نمایشی ترین انتخابات کل حیات حاکمیت و شکستن جو تحریم برای مشارکت در معرکه ای که شرکت در آن جز به تقویت موقعیت متزلزل رژیم و تیز کردن تیغ سرکوب بر فراز سر همه شهروندان و آشفتگی در صفوف در حال تکوین کارگران منجر نخواهد شد، یکی دیگر از مسائل مهم پیشروی کارگران است.

بحران و تقویت زمینه های همبستگی

بحران معمولاً به مثابه یک شمشیر دو دم عمل می کند. همانطور که مطرح شد گرچه تعمیق بحران، بیکارسازی و اوختن شمشیر آن بر سر در کارگاه و بر فراز سر هر شاغلی از یکسو موجب تقویت روحیه محافظه کاری، تشدید رقابت های درون طبقاتی و تقویت رویکرد واکنش های انفرادی میشود ولی از سوی دیگر بدلیل ابعاد و شتاب بحران که با هر موجی جمعیتی کثیری را به زیر خط فقر می راندو یا آنها را به رانده شدن لبه پرتگاه خط فقر تهدید می کند، در این حال زمینه گسترش آگاهی متضاد با رویکرد فوق را در بطن خویش می آفریند. این آگاهی معطوف به آن است که با چنگ زدن به حفظ وضع موجود نمی توان چیزی را حفظ کرد. با مشاهده آن موج بلند فلاکت (سونامی در حال حرکت) و وقوف به این که با دفاع از وضع موجود نمی توان چیزی را حفظ کرد، گرایش متضاد با آن نیز باز تولید می شود. آری مشهود شدن برآمد آن مد بلند دریای فقر و فلاکتی که اکثریت بزرگی از مزدو حقوق بگیران را تهدید می از دست دادن هر آنچه دارند می کند، نزدیک شدن به نقطه غیر قابل تحمل، در شرایط فقدان ظرفیت رفرم در رژیم و نبود امکان رشوه دهی آن (همانطور که در مورد ناکامی احمدی نژاد در پرداخت یارانه های نقدی مشاهده کردیم)، بخصوص با توجه به تنگناها و بحران مالی و ارزی یک دولت رانتی نفتی، و افزایش نقش اهرم سرکوب به عنوان عامل بقاء رژیم، زمینه های درک ضرورت همبستگی و مبارزه مشترک برای مطالبات مشترک نیز فراهم شود. نگاهی به منحنی حرکت های کارگران و همه مزدو حقوق بگیران چند سال اخیر، نشان دهنده آن است که علیرغم جو سرکوب و دستگیری و افت و خیزها و حنا برخی گسست ها و وقفه ها برای نفس تازه کردن و نیز ریتم کند و نامناسب با آهنگ پرشتاب بحران، اما در مجموع منحنی مبارزاتی آن از نقطه نظر شاخص های مهمی چون تشکل یابی، شفاف شدن و تعمیق مطالبات، تقویت همگرایی و همبستگی، پیوند با سایر جنبش های اجتماعی و مبارزات بین المللی، حفظ روحیه ادامه کاری علیرغم ضرب و شتم

های رژیم، چمکنی حاکی از پیشروی آن ولو کندو همراه با ائت و خیز است. نمونه تداوم مبارزات هفت تپه، شرکت واحد، برخاستن مجدد معلمان پس از آن سرکوب وسیع دوره قبل، ویا تداوم فعالیت جنبش زنان و دانشجویان با همه ضربه و دستگیری های به عمل آمده دلیلی بر وجود چنین روندی است.

ائتلاف و همکاری تشکل های کارگری گوناگون در آستانه برگزاری اول ماه مه امسال (گرچه هنوز نتوانسته همه این نوع تشکل ها با گرایشات گوناگون را در برگیرد اما گام مهمی رویه جلو است که باید تلاش کرد تا هم تثبیت شود و هم دامنه آن هر چه فراگیرتر گردد). محتوای بیانیه و سمت گیری آن علیه نظام سرمایه داری، تأکید بر اهمیت تشکل های مستقل، حمایت از سایر بخش های طبقه بزرگ مزدو حقوق بگیر و بطور مشخص از اعتراضات و خواسته های معلمان، حمایت از سایر جنبش های اجتماعی و نیز ضرورت تقویت صفوف همبستگی با کارگران جهان و از جمله نکات مثبت این بیانیه است.

البته ناگفته نماند آنچه که موجب میشود روند دوم و در حال تکوین زمینه های اقدام مشترک حول مطالبات مشترک نتواند آنگونه که باید تقویت شود، همانا برخی از نبردهای بعضاً فرقه ای - سکتاریستی ویا بعضاً رفرمیستی است که بجای تقویت صفوف همبستگی موجب تضعیف آن میشود. این تصور که گرایشی با محور قرار دادن حقانیت خود بخواد همه را بزیپرچم خود بکشد، چیزی جز باز تولید تفرقه و تشنیت در صفوف هم اکنون پراکنده اردوی کار و زحمت نیست. و البته تجربه های گذشته نیز بر بطران این نوع اندیشه مهر تایید زده است.

اگر بر راستی خود را متعهد و پای بند به هدف بزرگ تقویت صفوف همبستگی کارگران و کلیه مزدو حقوق بگیران می دانیم، آنگاه راهبردهای سه گانه زیر الهام بخش پیمودن این هدف بزرگمان خواهد شد:

1- پذیرش واقعیت متکثرو پلورالیستی طبقه بزرگ مزدو حقوق بگیران رسمی و غیر رسمی و همه استثمار شوندگان بایا بدون مزد، گرایشات موجود در میان آنها و از جمله در میان فعالین کارگرو از جمله در مورد نوع و نحوه تشکل یابی در نزد آنها (در کنار حق تبلیغ برای مواضع خود)

2- همکاری حول مطالبات عینی و فراگیر و هم اکنون بسیج کننده (در هر حدی که توافق هست) در برابر سرمایه داری و دولت حامی آن توسط بخش ها و گرایشات گوناگون با هدف تغییر وضعیت و فراتر رفتن از آن. نباید فراموش کرد که کارگران و هر فعال دیگری در بستر تغییر وضعیت است که می توانند خود را تغییر دهند و به آگاهی ها و افق های بالاتر دست یابند.

3- مبارزه نظری- سیاسی بر پایه پراتیک مبارزه طبقاتی و با گرایشاتی که نادرست و انحرافی تشخیص می دهیم (گرایشات رفرمیستی و یا فرقه ای- سکتاریستی و جذب و نقد دست آوردهای تاریخی مثبت و منفی مبارزات کارگران جهان)، بدون آنکه بخواهیم این مبارزه نظری و سیاسی را آن چنان عمده کنیم که موجب نفی اشتراکات موجود و همکاری در این حوزه ها بشود.

1388-02-10- 30-04-2009

رژیم جمهوری اسلامی گورهای دسته جمعی خاوران را از بین می برد!

بنا بر گزارش های موق در یافتی مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، صبح روز 11 اردیبهشت اول ماه مه در تاریکی هوا، نیروهای لباس شخصی با استفاده از چندین دستگاه کامیون و لودر اقدام به خاکبرداری از قسمت جنوب شرقی گورستان خاوران که تعلق به گورهای دسته جمعی دارد کرده و سپس خاکریزی جدید در آن مکان کردند.

خانواده هایی که در تاریخ مورد اشاره به گورستان مذکور مراجعه کرده بودند، ضمن مشاهده آثار حرکت ماشین های سنگین و همچنین خاکریزی در این نقطه، قسمتهایی از اسکلت اجساد را که در خاکبرداری منتقل نشده بودند و به سطح زمین آمده بودند را مشاهده کردند.

همچنین عده ای از شاهدین به فعالین این مجموعه گفتند مقداری از بقایای اجساد مورد اشاره را به عنوان مدرک برداشته اند. این در حالی است که این اجساد به مکان نامشخصی انتقال پیدا کرده اند و خانواده ها هیچ اطلاعی از محل جدید ندارند.

گورستان خاوران محل دفن هزاران زندانی سیاسی قتل عام شده در سال ۶۷ است و در این رابطه مهجرتین سند محسوب می شود. از یکسال قبل پروژه ی تغییر کاربری این مکان در دستور کار قرار گرفت که با مخالفت خانواده های بازمانده گان همراه شد.

نیروهای امنیتی ضمن اقدام هایی همچون ممانعت از حضور خانواده ها حسب برنامه ی هر جمعه ای آنان در گورستان، اقدام به جوش دادن در فیزی اصلی این مکان کرده اند. همچنین این نیروها در دفعات متعدد به ضرب و شتم خانواده ها و کندن پلاک اتومبیل های آنان پرداخته اند. این نیروها به خانواده ها اعلام کردند از این پس تنها زمانی که اعلام می کنیم، اجازه ی حضور در مزار را خواهید داشت.

* دیدگاه *

ملاحظات درباره تشدید جهانی شدن سرمایه و علل

پیدایش گرایش‌های چپ مارکسیستی

در میان دانشجویان دانشگاه های ایران

یونس پارسا بناب

درآمد

جریانات پرتلاطم نیمه اول آذرماه سال 1386 که منجر به اعلام موجودیت و حضور طیف جدید چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان دانشگاه های ایران شد ، باعث بهت و حیرت هم بین چالشگران و فعالین ضد نظام جمهوری اسلامی و هم بین مردم کوچه و بازار گشت . از آن زمان به بعد ، فعالین سیاسی و تحلیل گران کوشیدند چند و چون عواملی را که باعث جذب جوانان ایران در نیمه اول دهه 1380 خورشیدی به سوی آرمان ها و اندیشه های مارکسیستی شده اند ، مورد بررسی قرار دهند .

بر اساس ابعاد مختلف زیست سیاسی و زندگی اجتماعی دانشجویان ایران بویژه در دهه 1375 - 1385 میتوان عوامل جذب دانشجویان به مارکسیسم را در پرتو ملاحظاتی به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم بندی کرد . در این نوشتار بعد از بررسی عوامل خارجی (عمدتا جهانی تر شدن سرمایه بویژه در سی سال گذشته و ورود امواج پی آمدهای فلاکت بار آن به ایران) به چند و چون عوامل داخلی (عمدتا پروسه توهم زدانی در اذهان عمومی جامعه بویژه در بین کارگران و دانشجویان و گسترش عدم مقبولیت و رضایت عمومی از حاکمین و صاحبان قدرت) می پردازیم . در آخر ، در بخش جمع بندیها و نتیجه گیری وظیفه چالشگران و فعالین سیاسی ایرانی را (که سال هاست در خارج از مرزهای ایران استبداد زده به مبارزه ادامه داده اند) در مقابل این تحولات به بحث و تفحص می گذاریم .

ملاحظاتی درباره جهانی تر شدن سرمایه

و پی آمدهای فلاکت یار آن

1 - پروسه جهانی تر شدن بر خلاف تبلیغات ایدئولوگ های نظام ، فقط در گستره حرکت سرمایه به وقوع می پیوندد . این پروسه که در سی سال گذشته تشدید یافته است ، سرمایه داری را پیوسته قادر می سازد که به مثابه نظام جهانی واقعا موجود در دو بعد (بازار فرآورده های کار اجتماعی و بازار سرمایه) گسترش یابد . یعنی در این نظام ، تشکیل بازار جهانی واقعی کار علیرغم جهانی شدن اقتصاد وجود عینی ندارد و به اصطلاح دم بریده است . پس آنچه که جهانی گشته و تشدید یافته است ، سرمایه و پی آمدهای فلاکت بار آن بویژه نابرابری های شدید ، در سراسر جهان است .

2 - جهانی شدن سرمایه در توسعه خود همواره مبتنی بر نابرابری های طبقاتی و ملی بوده است . این نابرابری ها که در سی سال گذشته (از اوایل دهه 1970 به این سو) در سراسر جهان عمیق تر گشته ، محصول شرایط خاص این یا آن کشور ، این یا آن فرهنگ ... نیست . نابرابری محصول و معلول منطق انباشت سرمایه است . بر مبنای این منطق ، سرمایه داری ناگزیر در سطح و مقیاس جهانی شکاف براندازانه و قطب بندی کننده است . توسعه نابرابری بین کارو سرمایه از یک سو و بین ملل و کشورها (مرکزها و پیرامونی ها) از سوی دیگر به رشد و اشتعال تضادهایی در سطح محلی و ملی و منطقه ای و جهانی دامن می زند که حل آنها در چهارچوب منطق حاکم نظام بر بازار جهانی امکان ناپذیر می گردد .

3 - گفتمان حاکم در مرحله کنونی جهانی شدن بازار نئولیبرالی مدعی است که صفحات مرحله نابرابر ملت - دولت ها در جهان در حال ورق خوردن و تغییر هستند . پیروان اندیشه های " تلاقی تمدن ها " و " پایان تاریخ " و بخش عظیمی از روشنفکران متعلق به مکاتب فرامدرنیست ها می گویند جهانی شدن در مرحله کنونی برای کشورهایی که کارکرد بازار آزاد نئولیبرالی را بپذیرند و هوشمندانه به محور و مدار آن پیوندند ، فرصت لازم را برای آنها مهیا می کند که با ادغام خود به مرکزهای قدیم " برسند " . بررسی اوضاع نشان می دهد که کشورهای پیرامونی چنین توانی را ندارند . بر عکس ، شکل های جدید سلطه پنج انحصارهای بزرگ متعلق به نظام ، حامل و تنها عامل اصلی قطب بندی فزاینده و تعمیق بیشتر نابرابری بین مرکزها و پیرامونی ها است . پذیرش منطق این نوع جهانی شدن (حاکمیت بی قید و شرط حرکت سرمایه) چیزی جز پذیرش منطق سازمان دهی آپارتاید جهانی در مقیاس کره خاکی نیست .

4 - در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری ، پروسه جهانی شدن که از اول درون بود توسعه سرمایه بوده ، پیوسته استعمارگر و ویرانگر عمل کرده است . این پروسه که در گذشته از دو دوره مشخص ویرانگری عبور کرده ، امروز در فاز تشدید مرحله سوم آن قرار دارد . بررسی مناطق مختلف کشورهای جنوب در این فاز نشان می دهد که جهان ما در سر دو راهی تاریخی قرار گرفته است : یا توسعه بلامنزاع جهانی شدن سرمایه که بی رحمانه به آپارتاید در مقیاس جهانی ختم خواهد گشت و یا گسترش چالش هانی که جهان را به سوی گشایش مرکزهای جدید قدرت در جنوب رهنمون گشته و شرایط را برای دگرذیسی های کیفی با چشم اندازهای سوسیالیستی میسر خواهد ساخت .

5 - نگاهی اجمالی به اوضاع سیاسی و اقتصادی کشورهای جنوب به خوبی نشان می دهد که در حال حاضر با حاکمیت نظام تک قطبی جهانی سرمایه ، کشورهای پیرامونی نه تنها توان رسیدن به کشورهای شمال را ندارند بلکه به خاطر ویرانگری های فاز فعلی جهانی شدن سرمایه و سلطه فزاینده شکاف براندازانه و قطب بندی کننده پنج انحصار بزرگ ، با نابرابریهای فلاکت بار تری در آینده روبرو خواهند گشت .

6 - کشورهای آفریقا ، جهان عرب و اسلامی در مجموع در تقسیم کار بین المللی بنیادی بسته مانده اند . این کشورها چه آنهاستیکه صنعتی شده اند و چه آنهاستیکه نیمه صنعتی هستند ، جملگی اوضاع اقتصادی شان شکننده و آسیب پذیر بوده و در موقعیت صادر کنندگان منابع طبیعی و محصولات ابتدائی قرار گرفته و عمدتا غیر رقابتی باقی مانده اند . در این کشورها تعادل های اجتماعی منجمله نهادهای مدنی در شکل اصلی خود به صورت ازدیاد روزافزون حجم توده های تهیدست ، فقیر ، بی خاتمان و طرد شده تجلی می کنند . در این مناطق که نصف کشورهای پیرامونی (جنوب) را در بر می گیرند ، نه تنها کمترین نشانه پیشرفت در زمینه اتحاد منطقه ای وجود ندارد بلکه بر عکس ما شاهد بروز و عروج پولاریزاسیون های افقی - اولتراناسیونالیسم ، خاک پرستی ، الحاق طلبی ، جدائی خواهی ، امت گرانی های دینی و مذهبی - هستیم که همگی از تبعات و عوارض جهانی شدن سرمایه در جهان بویژه در کشورهای پیرامونی، می باشند . با اینکه این کشورها ، کشورهای " ثروتمند " (صادر کنندگان نفت) و کشورهای فقیر و بسیار فقیر را در بر می گیرند ، اما کشوری در میان آنها در سی و پنج سال گذشته (از شکست و افول عهد باندوگ " و پدیده ناصریسم تاکنون) پیدا نشده است که در ساختن یک نظام منطقه ای و قاره ای همچون عامل فعال شرکت کند . در این مفهوم این کشورها بر خلاف دهه های 1975 - 1955 در حاشیه قرار دارند و امر توسعه برای آنها چیزی جز تلاش در جهت جا دادن خود در گسترش جهانی سرمایه داری و توهم ویرانساز " رسیدن به آنها" (کشورهای مرکز) نیست .

7- مقایسه و اختلاف نمایانی که پیرامونی های فعال (چین ، هندوستان ، برزیل و...) را از کشورهای پیرامونی حاشیه ای (اکثر کشورهای آفریقائی ، عربی ، اسلامی و...) جدا می سازد فقط معیار رقابتی بودن محصولات صنعتی شان نیست بلکه همچنین یک معیار و سنجش سیاسی است . بعضی از قدرت های سیاسی در پیرامونی های فعال (مثل چین ، برخی از کشورهای آمریکای لاتین و...) و پشت آنها جامعه در مجموع طرح های ملی و استراتژی ها برای کاربرد آنها دارند . این طرح های ملی (بدون اینکه تضادهای اجتماعی را در درون آن جوامع نفی کنند) مسلما در رویارویی با پروژه های امپریالیستی نظام تک قطبی جهان سرمایه قرار خواهند گرفت و فعل و انفعالات این رویارویی ها سیمای جهان فردا را ترسیم خواهند ساخت . بر عکس ، پیرامونی های غیر فعال (حاشیه ای) طرح و استراتژی خاص ندارند . حتی هنگامی که بیان هانی چون بیان امت گرایان اسلامی مدعی آن هستند ، ما متوجه می شویم که آن بیان ها به کلی تهی از طرح هائی هستند که از خاستگاه ملی برای رویارویی با محمل های نظام جهانی تعبیه شده باشند . بررسی اوضاع سیاسی و اقتصادی این گروه از کشورهای پیرامونی که ما در این نوشتار آنها را حاشیه ای ، غیر فعال و غیر رقابتی توصیف کردیم ، نشان می دهد که محفل ها و جناح های گوناگون امپریالیستی " بجای آنها می اندیشند " و ابتکار انحصاری طرح های متعلق به این مناطق را در دست دارند . در یک کلام ، لایه بندی فزاینده و شکاف بندی های عمیق بین این گروه از کشورها مفهوم همبستگی " جهان سومی " را

در هم نوردیده و به استراتژی های جبهه مشترک عهد باندونگ (1975- 1955) پایان داده است .

8 - علیرغم درهم نوردیده شدن عهد باندونگ و پایان همبستگی ها و یک پارچگی های جهان سومی دهه های 1960 و 1970 ، جهانیان امروز شاهد شکل گیری و رشد پروسه ای در سراسر جهان هستند که در مسیر آن چالشگران ضد نظام تلاش می کنند که بطور جدی محمل ها و نهادهای پنج انحصار بزرگ امپراطوری را به چالش طلبیده و بطور موثر در مقابل جهانی شدن که بی رحمانه می خواهد کره خاکی را بسوی یک آپارتاید جهانی سوق دهد ، به مقاومت و مبارزه برخیزند .

9 - در حال حاضر هم در کشورهای مرکز و هم در کشورهای پیرامونی با گسترش همه جانبه بحران های اقتصادی ، غذایی ، بیکاری سازی فراگیر و بسته شدن کارخانجات ، احتمال بروز اعتراضات و قیام های شهری و به سان یونان ، افزایش یافته است . آینده شغلی در این کشورها کارگران و بویژه جوانان و کسانی که وارد بازار کار می شوند را با مخاطرات جدی روبرو ساخته شده است . در واقع اوضاع به نوعی است که گویی همه بویژه جوانان ، در کشورهایی مثل یونان ، ترکیه ، ایران ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و ... در " لبه تیغ راه می روند " و دیگر توان تحمل نابرابری های هولناک و ستم عریان را ندارند و نسبت به آینده خود بیمناک بوده و همواره در هول و هراس زندگی می کنند . علاوه بر اینها ، دولت های این کشورها از ترکیه ، یونان و ایران گرفته تا جمهوری چک ، فرانسه و دانمارک و ... (با افزایش پروسه های خصوصی سازی ، کاهش مقررات و لغو تنظیمات دولتی بویژه در حیطه های آموزش و پرورش ، بهداشت عمومی ، مسکن سازی و ...) ماهیت کمپرادوری خود را به کاخ امپراطوری و پنج انحصار بزرگ به شکل عریان به نمایش گذاشته اند .

10 - علیرغم این اوضاع ، دولتمردان این کشورها احتمال وقوع قیام ها و تظاهرات قهرآمیز را در کشورهای خود نمی بینند و یا در صورت وقوع دل خود را به سرکوب و سانسور خوش کرده اند . ولی بررسی اوضاع این کشورها نشان می دهد که نه تنها ایران ، ترکیه ، مصر ، نجره (نمونه هایی از کشورهای پیرامونی) بلکه فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا (نمونه هایی از کشورهای مرکز) نیز نمایه های متنوع یونان هستند : کشورهایی تحت فشار که توده های وسیعی از مردم در آنها از خوش خیالی و توهم رها شده اند . سیاست های تبلیغاتی دولت ها و به اصطلاح یوژیسیون در این کشورها با شکست روبرو شده و بررسی اوضاع نشان می دهد اکثریت قریب به اتفاق مردم اعتراضات و تظاهرات کارگران ، زنان ، دانشجویان و ... را بخشی از قیام مردمی و عمومی برعکس حکامیت در آن کشورها به حساب می آورند . آنچه مسلم است این است که مردم در سراسر جهان دیگر بیش از این توان تحمل قطب بندی سازی های نظام جهانی و فساد و ستم رژیم های کشورهای خود را ندارند . اگر یونان ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و .. بهترین نمونه هایی از کشورهای مرکز هستند که در آنها مردم دیگر بیش از این توان نابرابری های فزاینده و ستم عریان را ندارند ، ایران احتمالا بهترین نمونه از کشورهای پیرامونی است که در آنجا توده های مردم بویژه کارگران و دانشجویان ، خود را از توهمات دهه های 1387 - 1368 آزاد ساخته و به جد خواهان تغییر اوضاع هستند

ملاحظاتی درباره پدیده نوظهور طیف چپ جدید- مارکسیستی

در دانشگاههای ایران

11 - افزایش فعالیت های اجتماعی و صنفی جنبش های دانشجویی ، کارگری و زنان به وضوح نشان می دهد افشار و طبقات جامعه ایران از انقلاب مشروطه به این سو آرمان های استقلال ، آزادی و عدالت اجتماعی خویش را تحقق نیافته می بینند ، در همگامی با رویدادهای بین المللی (از فعل و انفعالات متنوع و متعدد " انقلاب بولیواری " در آمریکای لاتین گرفته تا قیام های جوانان در فرانسه ، دانمارک ، یونان و ... در اروپا) برای تحقق جهانی بهتر مبتنی بر صلح ، برابری ، آزادی و ... با شور و شوقی مضاعف ، راهی مردمی و دموکراتیک (در راستای گذار جامعه ایران به استقلال و کسب حاکمیت ملی ، آزادی و دموکراسی و عدالت اقتصادی و اجتماعی) را جستجو می کنند .

12- آنچه که کشور ایران را در حال حاضر با کشورهای دیگر پیرامونی متمایز می سازد اوج گیری اعتصابات گوناگون کارگری از یک سو و شکل گیری غیر مترقیه و رشد سریع موج جدید چپ - مارکسیستی بویژه در بین جوانان دانشجویان است که بررسی چندی چون آنها حاضر اهمیت است . در ادامه این نوشتار ، بعد از بررسی اجمالی چگونگی ظهور و رشد موج جدید چپ - مارکسیستی در ایران در دهه 1380 ، به توضیح

وظیفه و مسئولیت مارکسیست های ایرانی دهه های 60 و 70 که عمدتا در خارج از ایران فعالیت می کنند ، می پردازیم .

13 - انقلاب 1357 و تبعات و عوارض آن تاکنون از طرف صاحب نظران و محققین مورد بررسی و پژوهش قرار گرفته اند . بدون تردید ، انفجار جمعیتی که بویژه در سال های جنگ هشت ساله ایران و عراق در شهرها و روستاهای ایران به وقوع پیوست ، در دهه 1370 جامعه ایران را دستخوش تحول ساخت . حضور میلیونها جوان که در صد قابل توجهی از کل جمعیت ایران را در بر گرفت ، تحرک اجتماعی را برای ناظرین و محققین نوید داد . البته پرداختن به مسئله جوانان ، مثل مسئله زنان و مسئله ملی در ایران نیاز به تحقیق فراگیر و سازمان یافته دارد که نگارنده نمی تواند از عهده آن در این مقاله برآید . آنچه در اینجا مورد بحث است این است که چه عواملی باعث گشتند که بخشی از این جوانان در نیمه اول دهه 1380 در ایران به سوی آرمان ها و اندیشه های مارکسیستی جلب گشتند و از همه مهمتر اینکه این جوانان از چه منشائی بیرون آمده و متعلق به کدامین کمپ مارکسیستی هستند ؟

14 - در آغاز دهه 1380 خورشیدی ، جامعه ایران نزدیک به 15 سال بود که از حالت و جو بسیج جنگی (1367 - 1359) و پی آمدهای سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی آن بیرون آمده و به مرحله مصرف و رواج بیشتر روابط سرمایه داری منجمله تشدید روند خصوصی سازی فراگیر وارد شده بود . در این بزنگاه یک جریان بسیار چشمگیری در دانشگاههای ایران (بویژه در تهران ، شیراز ، تبریز و ...) آغاز شد که دور از انتظار خیلی از مردم منجمله صاحب نظران جامعه شناسی سیاسی ایران بود و آن بازگشت و یا احیای اندیشه ها و فعالیت های چپ مارکسیستی در صحنه سیاسی ایران بود . بروز و گسترش موج چپ مارکسیستی در بین دانشجویان نه تنها مردم و صاحب نظران را دچار تعجب ساخت بلکه بخشی از دولتمردان جمهوری اسلامی را نیز به حیرت و شگفتی انداخت . این شگفت انگیزی ها بویژه زمانی که دانشجویان پوستره های رنگین و بزرگ لنین را در بخش های مختلف دانشکده ها نصب کرده و شعارهای برابری ، آزادی ، " سوسیالیسم آری " و " برابری نه " را با خود در " روز دانشجو " حمل کردند ، به حد نهایت رسید . شایان توجه است که در همین زمان (از سال 1383 به این سو) پیروی از حزب کمونیست لبنان در براندازی رژیم سلطنتی در آن کشور ، احیا و گسترش حزب کمونیست لبنان و شرکت فعال آن در جنبش مقاومت مردم لبنان در مقابل حمله نظامی اسرائیل به لبنان در اواخر تابستان سال 2006 (1385 خورشیدی ، و احیا و رشد بی سابقه جنبش کمونیستی در کشورهای بولیوی ، ونزوئلا ، اکوادور و ... در آمریکای لاتین این صاحب نظران را همچنان در بهت و حیران فرو برد . این صاحب نظران و دولتمردان (از پیروان " پایان تاریخ " ، " تلاقی تمدن ها " ، پست مدرنیست ها ... در کشورهای مرکز گرفته تا نخبگان جناح های درون حاکمیت جمهوری اسلامی) به دلایلی که تعدادی از آنها را بطور اجمالی شرح خواهیم داد ، چمگلی به خاطر اعتقاد و وابستگی به تئوری " تینا " (بدیلی وجود ندارد !) بر آن بودند که بازگشت و احیای چپ مارکسیستی در کشوری مثل ایران ، امکان پذیر نیست . بررسی نوشته های این صاحب نظران و نخبگان دولتی (چه از کشورهای پیرامونی و چه از کشورهای مرکز) نشان می دهد که آنان دلایل متعددی در رد اجتناب ناپذیری احیا و یا بازگشت نمایان و چشمگیر چپ - مارکسیستی را مطرح می کردند ، که در اینجا به طور مختصر به بررسی اهم آن دلایل می پردازیم

15 - این صاحب نظران و دولتمردان بر آن بودند که گفتمان چپ مارکسیستی در بین فعالین جنبش های کارگری ، دانشجویی و ... همراه با گفتمان جنبش های رهانی بخش عهد باندونگ چه در کشورهای مرکز و چه در کشورهای پیرامونی قدرت جذابیت و حقایق تاریخی خود را باخته و به جای آن در عصر بعد از پایان جنگ سرد ، گفتمان نئولیبرالیسم حاکم در " بازار آزاد " به کرسی تفوق و قدرت نشسته است .

افول و ریزش قدرت گفتمان های چپ مارکسیستی و ملی گرانی رهاییبخش که در نیمه دوم دهه 1970 میلادی آغاز گشت ، در دهه های بعد از فروپاشی و تجزیه شوروی ، فروکشی جذابیت جنبش های رهاییبخش ملی و بالاخره جنبش کارگری در اروپا و پایان دوره جنگ ، تشدید و تعمیق یافت . افول و شکست این سه چالش ضد نظام جهانی سرمایه به ایدئولوگ های نظام فرصت داد که با اعلام " پایان تاریخ " و " مرگ مارکسیسم " از کارآمدی و مشروعیت نظام جهانی سرمایه به مدیریت آمریکا به عنوان تنها راه " رستگاری بشریت " دفاع کنند . این جابجانی در گفتمان ها چنان بخش بزرگی از روشنفکران را خلع سلاح و

" اخته " ساخت که حتی مردم کوچه و بازار در کشورهای مرکز و پیرامونی در رویارویی با طرفداران و پیروان کمونیسم به طعنه و طنز سرنوشت شوروی، تبدیل چین به سرمایه داری، یا شکست ناصریسم و... را تا این اواخر مثال می زدند.

16 - این فروپاشی ها و جابجانی گفتمان ها شاید شدیدترین تاثیر خود را بر احزاب مارکسیستی از اسپانیا، ایتالیا و... در اروپا گرفته تا احزاب کمونیستی کشورهای جهانی سوم و بویژه خاورمیانه گذاشت تا جایی که بسیاری از مارکسیست ها در روسیه، اوکراین، ایتالیا، انگلستان و... اصول مارکسیست - لنینیست را از مرامنامه های خود حذف کرده و اکثرًا واژه کمونیست را از اسم رسمی خود برداشته و کلمات دیگری مثل " چپ نوین " را برای نامگذاری جدید حزب خود انتخاب کردند. رهبران تعدادی از احزاب مارکسیست خاورمیانه مثل جبهه خلق برای آزادی فلسطین (به رهبری جورج حبش) و سازمان فدائیان خلق (اکثریت) نه تنها به حذف کلماتی چون پرولتاریا و خلق ها در مرامنامه های خود اقدام کردند بلکه علنا در سخنرانی ها و مصاحبه های خود از پایان عمر " تاریخ " صحبت کرده و اعلام کردند که محرومین جهان و قربانیان نظام جهانی سرمایه " توان انقلابی " خود را از دست داده اند و مبارزات طبقاتی و ملی دیگر وجود خارجی ندارند. آنها به مردم نوید دادند که نظام جهانی و در راس آن امریکا در سیاست جهانی خود " تعدیل " بوجود آورده و با گسترش و جهانی تر شدن سرمایه بویژه بعد از پایان دوره جنگ سرد، از استعمار و سرکوب کارگران و ملل تحت ستم دست برداشته و انقلاب تکنولوژیکی بویژه در زمینه های اطلاعات و مخابرات از طریق کامپیوتر و اینترنت، نقش عمده را در سرنوشت بشر به عهده گرفته است. تعداد این نوع افراد که مسخ قدر قدرتی نظام جهانی سرمایه شده و در مقابل " معجزات " و " مقدسات " بازار آزاد نئولیبرالیسم به نیایش و تحسین پرداختند، فقط به یک کمپ مشخص در جنبش کمونیستی اختصاص نداشت. این افراد طلسم شده از درون اکثر سازمان ها و احزاب چپ مارکسیستی چه در کشورهای پیرامونی و چه در کشورهای مرکز بیرون آمده و به طیف های گوناگون جنبش کمونیستی آن کشورها تعلق داشتند. وجه مشترک این افراد عبارت بود از اینکه نه تنها از مارکسیست روی برتافته و بعد از نفی (و نه نقد) آن به پذیرش " تز " روی آورده بودند بلکه یک قدم نیز جلوتر رفته و زبان نصیحت گشوده بودند. آنها تحت تاثیر آموزش های هانتینگتون، فوکویاما و دیگر ایدئولوگ های نظام جهانی به چپ های مارکسیست بویژه در دهه 1990، " هشدار " می دادند که اگر می خواهند مطرود جامعه خود و تاریخ بشری نشوند، بهتر است که در مواضع خود تجدید نظر اساسی کرده، از استفاده واژه هانی چون استعمار و مبارزات طبقاتی و مقاومت ملل تحت ستم و مبارزات ملی و پدیده امپریالیسم پرهیز کرده و بالاخره مارکسیسم را کنار بگذارند و برای اینکه از قافله عقب نمانند بر ارایه های گوناگون سوسیال دموکراسی، پان ایسم و خاک پرستی، عرفان و تصوف و انواع و اقسام اندیشه های پساندرنیسم و امت گرانی های دینی و مذهبی سوار شوند.

17 - در ابعاد تشکیلاتی و سازماندهی، این فروکاهشی و شکست در سطح جهانی (فروپاشی و تجزیه شوروی و " بلوک شرق " افت و اضحلال جنبش های رهاپیش ملی در کشورهای جهان سوم، شکست و اخته شدن جنبش های کارگری در اروپا و بالاخره تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری) اگر چه بدون تردید در جنبش کمونیستی تمامی کشورها تاثیر گذار و فراگیر بود اما آن چه در ایران بر مسائل تشکیلاتی و سازمانی چپ ایران بیشترین تاثیر را داشت نه فروپاشی شوروی (و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری) بلکه سرکوب حاکمیت تمامیت خواه بود که تمامی فرصت های ساخت سیاسی را در دست یک اولیگارشی روحانی - نظامی ضد کمونیست و ضد ملی منحصر کرده و سازمان های چپ - مارکسیستی و نیروهای ملی گرا را با نفرتی امت گرانه ای دینی و مذهبی و ایدئولوژی ضد کمونیستی و ضد ملی در هم کوبیده و بکلی تارومار کرده بود. ولی عارضه فاجعه انگیزتر این وقایع تا این اواخر این بود که بعد از گذشت سی سال از وقوع و شکست انقلاب 1357 و گذشت نزدیک به بیست سال از فروپاشی " اردوگاه سوسیالیستی " و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری تاثیر این فروپاشی ها و شکست ها هنوز در درون جنبش چپ - مارکسیستی ایران (یعنی انشقاق و چند پارچه گی و عدم ادغام و نبود وحدت) به قوت خود باقی مانده بود.

18 - با این همه ضربه ها و آوار ناکامی که بر بدنه چپ - مارکسیستی ایران در سی سال گذشته وارد آمد، تعجب ندارد که بروز و گسترش اندیشه ها و گرایشات مارکسیستی در دهه هشتاد خورشیدی بین جوانان ایران (بویژه در دانشگاه های ایران) به شدت با شگفتی و حیرت زدگی

عام و خاص در ایران و محافل بین المللی روبرو گشت. در اینجا دلایل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که در بازگشت و یا احیای تعجب انگیز جنبش چپ - مارکسیستی در ایران نقش اساسی داشته اند را بطور مختصر شرح می دهیم.

ناکامی اصلاح طلبان جنبش دوم خرداد در دهه پرتلاطم 1382 - 1374 در اصلاح سازی و " دموکراتیزه " ساختن حاکمیت اولیگارشی ایران (صرف نظر از این که نیت و تمایل واقعی آنان چنین چیزی نبوده اما انتظار بخش های گوناگونی از افشار مختلف مردم بویژه دانشجویان، زنان و بخشی از روشنفکران حتی برون مرزی ایران از آنان چنین بود) یکی از مهمترین علل رشد و عروج بدیل های دیگر مثل ملی گرانی سکولار، جنبش فدرالیسم در بین ملیت های متنوع ساکن ایران و بالاخره جنبش جدید چپ - مارکسیستی در دانشگاه های ایران بود. بدون تردید شکست جنبش دوم خردادها و دیگر اصلاح طلبان از یک سو و اعتدالی قدر قدرتی جناح مافیایی نظامی - روحانی در سال 1384 جوانانی را که در نیمه اول دهه 1380 در دانشگاه های ایران مشغول تحصیل بودند، متوجه تضادها و تناقضات موجود در درون جریان ها و طیف های گوناگون درون جنبش اصلاح طلبی و سطح توان و قدرت اثر گذاری هر یک از این طیف ها و جریان ها ساخت. بیرون آمدن از توهم که عمدتا در بین دانشجویان رواج داشت با اینکه به تفرق و پراکندگی در بین آنان منجر شد ولی به امکان بروز گرایش های برابری طلبی و سوسیالیستی در بین دانشجویان دامن زد. البته خود دوره اصلاحات با اینکه قویا صوری و سطحی بود ولی به خاطر رواج آزادیهای نسبی در حیطه های بویژه مطبوعات، سینما و... در آن دوره کوتاه موجب رهائی نیروها و عناصر خفته دانشجویی شد. به کلامی دیگر، در دوره رواج و رونق جنبش دوم خرداد، بخش قابل توجهی از دانشجویان به شناخت بهتری از خود و آرمان ها و خواسته های خود در جریان فعالیت در عرصه سیاسی دست یافتند. به نظر نگارنده بغیر از عامل داخلی (عبور از خاتمی و برون رفت از توهم اصلاحات و تلاش در جهت یافتن یک بدیل جدی و اصیل) عامل خارجی (فعل و انفعالات در عرصه بین المللی در دهه بعد از پایان دوره جنگ سرد) نیز در رشد و احیای اندیشه های چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان و دیگر افشار جامعه بخصوص زنان، نقش موثری ایفا کرد که بررسی آن حائز اهمیت است.

19 - در سال های آخر قرن بیستم و سال های آغازین قرن بیست و یکم حدود یک دهه بود که اتحاد جماهیر شوروی و چین توده ای به عنوان چالشگران نظام جهانی سرمایه بکلی از صحنه سیاسی رخت بریسته بودند. نبود شوروی و چین (همراه با اخته شدن جنبش های کارگری در اروپا) آتلانتیک از یک سو و افول و شکست جنبش های آزادیبخش ملی (از سوی دیگر) در این زمان به نظام جهانی فرصتی فراهم آورد که به تاخت و تازهای براندازانه و مداخلات نظامی و سیاسی خود در سراسر جهان این دفعه با شیوه های جدید شدت بخشد. در این دوره و تحت چنین شرایطی سرمایه داری جهانی در نبود مبارزه و مقاومت جدی در برابر خود توانست ضربه های متعدد و فراگیری را به دستاوردهای جنبش کارگری و کمونیستی وارد سازد. ایدئولوژی نئولیبرالیسم حاکم بر حرکت سرمایه (جهانی تر شدن سرمایه) نه تنها یک تئوری و گفتار بلکه یک برنامه و جریان واقعی به ضرر نیروهای کار و زحمت هم در کشورهای پیرامونی و هم در کشورهای مرکز بود که در عملکرد بعضی از نمایندگانش چون تاجر، ریگان و بعدا نوحافظه کاران و فرامدرنیست های گوناگون نمودهای خود را یافت. به عبارت دیگر، این بار نظام جهانی با چالشگری روبرو نبود که از ترس آن به کارگران در کشورهای صنعتی مرکز و به زحمتکشان ملل تحت ستم " امتیاز " داده و یا در مقابل مبارزات آنان احمقان دست به یک عقب نشینی تاکتیکی برند.

20 - ولی پس گرفتن تدریجی دستاوردهای جنبش کارگری در کشورهای مرکز (که در دهه های 1950، 1960، 1970، کسب گشته بودند) از یک سو و متلاشی ساختن رها وردهای دولت های ملی گرای " عهد باندونگ " و رواج کمپرادورسازی در کشورهای پیرامونی از سوی دیگر باعث مقاومت ها و ناراضی ها، حرکت های اعتراضی و مبارزاتی نوین در طبقه کارگر و دیگر قربانیان نظام سرمایه در کشورهای مختلف جهان گشت. اعتدالی جنبش کارگری در ایران به موازات گسترش اندیشه های چپ مارکسیستی بین جوانان دانشگاه های سراسر ایران بطور قابل ملاحظه ای تحت تاثیر این تحرکات در صحنه سیاسی بین المللی مشخصا در ارتباط با پی آمدهای فلاکت بار و ویرانگر تشدید جهانی شدن سرمایه، در این دوره تاریخی بود. این واقعه یعنی رشد و گسترش اندیشه های مارکسیستی نباید مانع آگاهی به این امر شود که این اعتراضات و عکس العمل ها فقط محدود به جنبش کارگری و جنبش مارکسیستی بین

دانشجویان دانشگاههای ایران بود. باید خاطر نشان ساخت که در این دوره (در نیمه اول دهه 1380 خورشیدی = دهه 1980 میلادی) ما شاهد بروز و عروج جنبش های زنان، محیط زیست سبزه ها، طرفداران حق تعیین سرنوشت و استقرار حکومت فدرالیستی و... در صحنه سیاسی ایران هستیم که به طور طبیعی رشد و درجه چالشگری آنها خود باعث نیروبخشی به اعتلا گرایشات بسوی اندیشه های مارکسیستی بین جوانان گشته است.

جنبش های ضد جهانی شدن سرمایه، ضد نهادهای بین المللی متعلق به نظام جهانی (صندوق بین المللی پول، بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی و...) ابتدا در کشورهای اروپایی و آمریکایی مرکز نمود پیدا کردند ولی در مدت زمان کمی امواج آن به کشورهای آسیا و آمریکای لاتین نیز رسیدند. جنبش نوپای سوسیالیسم در بین جوانان دانشگاههای ایران بدون تردید از فعل و انفعالات جنبش های سوسیالیستی و ملی گرای آمریکای لاتین نیز شدیداً تاثیر پذیر بوده است.

21 - با به پایان رسیدن عصر رژیم های شبه فاشیستی و نظامی در بخشی از آمریکای لاتین، جنبش های اجتماعی و سیاسی چپ گرایان طرفدار استقرار حق حاکمیت ملی رشد یافته و دولت های ضد جهانی شدن سرمایه و ضد امپریالیست را در ونزویلا، بولیوی، اکوادور و... بر سر کار آوردند. شایان توجه است که کشورهای برزیل و آرژانتین که با شدیدترین بحرانهای اقتصادی-مالی از نوع خودبویژه در زمینه های بیکاری سازی، تورم زانی و... در کشورهای پیرامونی در نیمه دوم دهه 1990 روبرو شده بودند نه بوسیله سیاست های طرفداران "گروه مکتب شیکاگو" (دولتمردان طرفدار تامس فریدمن یکی از پدران معنوی بازار آزاد نئولیبرالی) و نه بوسیله اخلاف فریدمن (نومحافظه کاران حاکم در کاخ سفید) بلکه توسط چپ گرایان در همکاری با ملی گرایان سوسیالیست ضد بانک جهانی و ضد سازمان "نفتا" به ساحل ثبات نسبی و اهمیت مالی رسیدند. بررسی تحولات سیاسی و چند و چون پیروزی دولت های ملی گرا و مستقل با تمایلاتی بسوی بخشی از آرمانها و چشم اندازهای سوسیالیستی در کشورهای مثل ونزویلا، بولیوی، اکوادور، اورگوئه به روشنی نشان می دهد که این دولت ها بدون حمایت همه جانبه کمونیست ها و اتحادیه های کارگری متعلق به طیف های مختلف مارکسیست ها در آن کشورها نمی توانستند به پیروزی رسیده و در مقابل قدر قدرتی امپریالیسم یانکی (که هنوز هم کل آمریکای لاتین را به سان خلیج گوانتانامو و زندان معروفش، ملک متعلقه و حیاط خلوت خود محسوب می دارد) قد علم کنند. امروز به برکت این همکاری ها و اتخاذ وحدت های استراتژیک با دولت های چپ گرا و ضد جهانی شدن سرمایه، کمونیست ها (که از نظر تشکیلاتی و سازمانی به کمپت های مختلف چپ مارکسیستی تعلق دارند) در این کشورها به موفقیت های چشم گیری دست یافته و با کسب پایگاههای جدید در بین توده های مردم فرصت تاریخی پیدا کرده اند که به بلند پروازی های خود شدت بخشند. این امر که مارکسیست ها در عصر پس از فروپاشی شوروی و تبدیل چین توده ای به یک کشور سرمایه داری می توانند به موفقیت های چشمگیر دست یافته و رهاوردهای را به جامعه ارائه دهند، خود در شکست سیاست های هژمونی طلبانه نئولیبرال ها و نومحافظه کاران که می خواهند نقش دولت را در بخش های عمومی و خدماتی پیوسته از طریق اعمال سیاست های ویرانساز خصوصی سازی و لغو تنظیمات و مقررات بر بازار را کاهش دهند، نقش به سزایی داشتند. کسانی که روند اوضاع را در آمریکای لاتین مورد پژوهش، تفحص و بحث قرار می دهند، بخوبی می دانند که امروز دولت های ونزویلا، بولیوی، اکوادور بطور چشمگیر و فراگیر و دولت های شیلی و اروگوئه بطور نسبی موفق شده اند که با برنامه ریزی های اجتماعی - خدماتی در بهبود وضعیت معیشتی طبقات فرودست کار و زحمت نقش فعال ایفا کرده و دست "نامرعی" بازار "آزاد" را تا آنجا که قادر بوده اند قطع سازند. دسترسی دانشجویان برابری طلب و سوسیالیست ایران به این اطلاعات بویژه از طریق اینترنت، در اعتلا آگاهی آنان و اندیشه های چپ مارکسیستی و گسترش جنبش سوسیالیستی در دانشگاههای ایران در نیمه دوم 1380 (دهه 2000 میلادی) نقش به سزایی داشت.

22 - دانشجویان چپ - مارکسیست ایران در این دوره (1383 - 1386) به پژوهش های عمیق درباره کشورهای چپ گرای آمریکای لاتین دست زده و به جمع بندی های جامع و فراگیری دست یافته اند. آنها با استفاده از این جمع بندی ها و نتیجه گیری ها، و با دامن زدن به بحث ها و تبادل نظر بین خود و "لیبرال های" درون جنبش دانشجویی (عمدتاً دانشجویان طرفدار جناح اصلاح طلبان و جناح راست میانه معروف به کارگزاران) که در داخل جنبش با تاسی و آموزش های نئولیبرالی

فریدمن (گروه مکتب شیکاگو) و رهنمودهای بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی، آزاد سازی اقتصاد و خصوصی سازی را تنها چاره حل مشکلات و راهی ایران از توسعه نیافتگی می دانستند، موفق گشتند که موقعیت متفوق دانشجویان طرفدار جناح های درون حاکمیت را به نفع گرایشات چپ - مارکسیستی به چالش جدی بطلبند. مضافاً در جریان این بحث ها و تبادل نظرها بود که دانشجویان سوسیالیست در آستانه برگزاری مراسم شانزده آذر (روز دانشجو) موفق گشتند که رهبری خط "لیبرال ها" را (که از طریق شباهت سازی رهبری دولت های چپ ضد امپریالیست و ملی گرای ونزویلا، اکوادور و بولیوی با دولت "بنیپارتی" و مافیای نظامی - روحانی احمدی نژاد، سعی داشتند اهمیت و اعتبار اوج گیری گرایشات چپ از اذهان و افکار دانشجویان ایران را بزدایند) کاملاً با شکست روبرو سازند.

23 - دیگر از طیف های که در این دوره موقعیت ممتاز و اهمیت خود را در بین دانشجویان از دست دادند، طیف های طرفدار خط "روشنفکری دینی" از یک سو و طیف مبلغین و مروجین گفتمان "پست مدرن" از سوی دیگر بودند. به نظر نگارنده، ناکامی طرفداران این دو طیف در جلب دانشجویان به سوی اندیشه های خود به طور غیر مستقیم در پیروزی ها و موقعیت های جناح چپ مارکسیستی نقش به سزایی در سال های 1387 - 1382 خورشیدی داشت. از اوایل دهه 1370 خورشیدی، امواج گوناگون اندیشه های پست - مدرنیستی (که در واقع گفتمان های متنوع عصر سرمایه داری در فاز جهانی تر شدن سرمایه در دوره بعد از پایان جنگ سرد را در بر می گیرند) به ایران بویژه دانشگاهها نیز رسید. باید توجه داشت که در آن دوره مروجین روشنفکری دینی که عمدتاً از سوی حلقه های نشریات "کیان" و "آنین" اندیشه های خود را در میان دانشجویان رواج می دادند، با استفاده از گفتمان پست مدرنیست ها در توضیح و توجیه اندیشه های خود از توانایی چشمگیری برخوردار بودند. ولی در جریان سال های 1384 - 1387، طیف روشنفکری دینی با افول دولت اصلاح طلبان به مثابه شکل واقعا موجود مردم سالاری دینی از یک سو و زیر سنوالات قرار گرفتن جدی اندیشه های پست - مدرنیستی (بویژه ارتجاعی ترین وجه آن مبنی بر نفی عقلانیت تجدد طلبی و دست آوردهای رهاییبخش مبارزات طبقاتی و ملی) توسط مارکسیست های پی گیر در جهان، از سوی دیگر توخالی بودن و بی ریوی موضوع و گفتمان های این دو طیف را نیز در بین دانشجویان به نمایش گذاشت. افشای جنبه های ارتجاعی این طیف ها توسط بقایای چپ - مارکسیستی دهه های 1360 - 1350 ایران در دهه 1380 نیز نقش به سزایی در جذب دانشجویان جوان به سوی اتخاذ مواضع و بینش های سوسیالیستی ایفا کرد.

24 - امروزه بیش از هر زمانی در تاریخ سی ساله جمهوری اسلامی سرمایه روشن گشته است که صرفاً سرکوب و حذف فیزیکی نیروهای چپ - مارکسیستی در دهه خونین 1360 خورشیدی نتوانست حذف کامل فعالان، تشکل ها و حلقه های چپ - مارکسیستی را در عرصه های عمومی و در گستره های نشر و ترجمه آثار مارکسیستی، به دنبال داشته باشد. روشنفکران چپ - مارکسیستی ایران که به خاطر جو حاکم خفقان و هیستری ضد کمونیستی و ضد ملی گرایی امت گرایان حاکم امکان فعالیت سازمانی نداشتند به فعالیت انتشاراتی و ترجمه روی آورده و تلاش کردند که در زمینه های ادبیات بویژه در حیطه داستان های کودکان، ره گشای درهای بسته گردند. این شهروندان متمعهد به آرمان ها و آرزوهای سوسیالیستی در جریان سال های ساتسور و خفقان ضد کمونیستی دهه 1360 و سپس دهه 1370 خورشیدی، چون نمی توانستند تشکل ها و ارگان های سازمانی و گروهی خود را داشته باشند در نتیجه به انتشار نوشتارهای خود در نشریات "آدینه"، "جامعه سالم" و دیگر مجلات تخصصی مانند "نقد نو"، "صنعت حمل و نقل" و... پرداختند. این چپ های مارکسیست قدیمی با ترجمه و تلخیص تاریخ صد ساله جنبش مارکسیستی در جهان و ایران (که اتفاقاً بعد از فروپاشی شوروی و تبدیل چین به یک کشور سرمایه داری، سردمداران جمهوری اسلامی بدون واژه و ترس از حضور بدیل اجازه چاپ فراینده این ترجمه ها و تلخیص ها را می داد) توانستند به عامل موثر دیگری در شکلگیری و احیای موج جدید گرایشات چپ - مارکسیستی در دانشگاههای ایران تبدیل گردند. به کلامی دیگر، دانشجویان مارکسیست پس از حدود صد سال از آغاز جنبش کارگری و کمونیستی در ایران قادر گشتند دوباره طیف گسترده ای از فعالیت ها و آثار معتبر مارکس، انگلس، گرامشی، هوشی مینه، چه گوارا و... را از یک سو و روشنفکران تاریخ جنبش کمونیستی ایران از غفارزاده، حیدرعمواغلی، سلطان زاده و... گرفته تا تقی ارانی، پیشه وری و... را بخوانند.

25 - زندگی اجتماعی چپ های مارکسیست در سال های حکومت اصلاح طلبان (1384 - 1376) به چندین علت دیگر رونق یافته و غنی تر گشت که در اینجا به اهم آنها اشاره می کنیم :

- به غیر از وجود رو به رونق رسانه های چپیی که در آنها مارکسیست های نسل ماقبل از انقلاب فرصت یافتند که مقولات مربوط به جنبش مارکسیستی را به بحث گذاشته و در اختیار مارکسیست های جوان دانشگاهها بگذارند ، احیای کانون نویسندگان ایران و برگزاری مجمع عمومی آن نیز در این دوره در رشد گرایشات مارکسیستی در دانشگاهها بین جوانان نقش خوبی ایفا کرد . چندین بار در این زمان بیانیه هانی از موضع عمومی برابری طلبی و آزادیخواهی از سوی کانون نویسندگان منتشر شد که به رشد فکری و گسترش دیدگاههای مارکسیستی بین دانشجویان کمک کرد . نباید تصور کرد که کانون نویسندگان یک نهاد مارکسیستی و یا حتی سوسیالیستی بود . ولی افراد فعالی از جنبش چپ - مارکسیستی که در کانون فعال بودند ، در این دوره فرصت پیدا کردند که با مصاحبه ها و نوشته های خود هر از چند گاهی نظریات و چشم اندازهای سوسیالیستی را در متن رسانه های صوتی ، چاپی ، و بصری قرار داده و با دانشجویان ارتباط برقرار سازند

- بدون تردید ، عمومی تر شدن اینترنت و ورود این رسانه همراه با رواج رسانه بصری ماهواره در فضای سیاسی ایران در این مدت باعث گشت که جوانان ایران که دارای گرایشات مارکسیستی بودند ، با ارگان ها و سایت های تشکل ها ، سازمان ها و احزاب مارکسیست ایران که در خارج از مرزهای ایران استبداد زده فعالیت داشتند ، آشنا گشته و به مخاطب خاص آنها تبدیل گردند . به جرات می توان ادعا کرد که در این دوره ، دانشجویان جوان که صرفا با پژوهش های مستقل خود به کسب اندیشه ها و افق های مارکسیستی و سوسیالیستی نایل آمده بودند ، ناگهان از طریق اینترنت با سازمان های متنوع چپ - مارکسیستی ایرانی برون مرزی که تا آن زمان " اسطوره های دور از دسترس " ، غیر واقعی و غیر قابل شناسایی در ایران بودند ، ارتباط برقرار سازند .

- رواج وبلاگ نویسی در بین دانشجویان دانشگاههای ایران در این دوره که در زیست سیاسی و فعالیت های اجتماعی چپ - مارکسیستی آنها نقش قابل توجهی ایفا کرد ، یکی از اثرات برجسته حضور اجتماعی اینترنت در جامعه ایران بود . شایان ذکر است که وبلاگ نویسی با اینکه در کشورهای مرکز شکل گرفته و رشد یافت ، ولی هیچوقت در زندگی سیاسی و فرهنگی جوانان کشورهای مرکز آن تاثیر عمیقی را که در کشورهای پیرامونی در زیست سیاسی و زندگی اجتماعی جوانان گذاشت ، نتوانست به جا بگذارد . وبلاگ نویسی امروز در کشورهای پیرامونی از مکزیک و کلمبیا در آمریکای لاتین گرفته تا کشورهای ایران ، لبنان ، هندوستان ، نیل و... نقش بزرگی در اشاعه اندیشه های رهاییبخش منجمله دیدگاههای چپ - مارکسیستی ، در میان جوانان ایفا می کند .

- یکی دیگر از پدیده هانی که در زیست سیاسی و زندگی اجتماعی جوانان متمایل به گرایشات چپ مارکسیستی در سال های اخیر تاثیر گذاشته و در رشد رویه جلوی آنها نقش ایفا کرده است ، برگزاری مراسم بزرگداشت روزهای مهم تاریخی (مثل روز شانزده آذر ، شانزده دی و...) از یک سو و بزرگداشت مقام و موقعیت افراد شاخص و بسیار محبوب در تاریخ مبارزاتی مردم ایران (مثل مصدق ، تختی ، فروغ فرخزاد ، صفرخان و...) از سوی دیگر ، در فعال نگاه داشتن جریانی که مانع فراموشی سرکوب ها هم دوران رژیم پهلوی ها و هم رژیم جمهوری اسلامی است ، بسیار موثر بوده و بصورت غیر مستقیم در گسترش اندیشه های چپ عام در بین دانشجویان نقش داشتند . مراسم خاوران (گورستانی در حاشیه تهران که بسیاری از اعدام شدگان سال های 1360 بویژه چنانباختگان کشتار 1367 ، در آنجا خفته اند) که توسط مادران ، همسران و خویشاوندان چنانباختگان تا این اواخر هر سال دوبار در این مکان برگزار می گشت ، آگاهی جوانان را از درجه ستم گری و ماهیت ضد سوسیالیستی جناح های مختلف درون حاکمیت اعتلاء داده و آنها را به مبارزه در راه استقرار عدالت اجتماعی با چشم انداز سوسیالیستی راغب تر ساخت .

26 - تعمیق شکاف بین ثروت و فقر خصوصا در دهه های 1370 و 1380 یکی دیگر از علل گرایش به اندیشه های برابری طلبانه چپ مارکسیستی در محافل دانشگاهی گشت . اساسا شکاف اندازی و خصلت قطب بندی کننده سرمایه که سال ها برای جوانان یک مقوله ذهنی بود ، در دهه 1380 به شکلی کاملا عینی به آنها تضادهای طبقاتی را نمایان و آشکار ساخت . در صد بسیار بزرگی از جوانان که در فردای پایان تحصیلات دانشگاهی دورنمای شغلی مناسب و امینی را برای خود متصور نگشته و امر بیکاری مزمن و فراگیر را لمس کردند ، بیش از پیش متوجه تعمیق تضادهای طبقاتی و نابرابری ها گشتند .

بعد از انتخاب احمدی نژاد به ریاست جمهوری در سال 1384 ، دانشجویان که خود را از توهم وعده و وعید های دولت خاتمی رها ساخته بودند ، متوجه شدند که این دفعه احمدی نژاد موفق شد بخش بزرگی از خرده بورژوازی سنتی و تهیدستان شهر و روستا را با طرح برنامه های توهم انگیز پوپولیستی " عدالت اجتماعی " ، " دولت مهرورزی " و... به سوی حمایت از خود و نظام جمهوری اسلامی سرمایه جذب کند .

ولی دیری نگذشت که دانشجویان سوسیالیست با خوشحالی متوجه شدند که بخش بزرگی از تهیدستان ، کارگران و خرده بورژوازی بویژه در شهرها ، به ماهیت وعده و وعیدهای دولت مهرورزی پی برده و از توهم بیرون آمده اند . این توهم زدانی در بین فرودستان و کارگران ، دانشجویان چپ گرا را در گسترش اندیشه های سوسیالیستی خود در بیرون از صحن دانشگاه راغب تر ساخت . زیرا این دانشجویان شاهد این امر گشتند که اگر برای روشنفکران ، زنان و خود دانشجویان طرفداران خاتمی حداقل پنج تا شش سال طول کشید تا از توهم بیرون آمده و علنا " عبور از خاتمی " را مطرح کنند ، برای کارگران و تهیدستان فقط دو سال طول کشید که گسترش وحشتناک فقر ، گرانی و بیکاری سال های 2008-2006 را حاصل سیاست های سرمایه دارانه ، روند فلاکت بار خصوصی سازی بدانند . آگاهی دانشجویان از توهم زدانی بین کارگران به قدری فراگیر گشت که شعارهای برخی از تجمعات آنان به سمت بیان خواسته های طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان پیش رفت . البته ارتباطات متعدد برخی از فعالین تشکل های کارگری با دانشجویان مارکسیست در انتخاب و بیان این خواسته ها بسیار موثر افتاد . امروزه با اینکه دولت ضد کارگری جمهوری اسلامی تلاش می کند که از حرکت کارگران در راستای تشکل یابی و پی گیری خواسته های صنفی خود با اعمال سرکوب ، ارباب ، دستگیری و آدم ربایی جلوگیری به عمل آورد ، ولی بررسی گزارشات وبلاگ نویسان دانشجویی متعلق به گرایشات چپ مارکسیستی نشان می دهد که دانشجویان در گستره مقاومت و مبارزات سازماندهی شده تشکل های کارگری شرکت فعال دارند .

چیندین پها و نتیجه گیریها

27-اوضاع سیاسی و اجتماعی کنونی ایران ، تضادها و تنش های طبقاتی موجود و رشد آنها در نقاط مختلف و در بین اقشار گوناگون مردم ، در بین کارگران ، زنان و دانشجویان همراه با تظاهرات و اعتراضات وسیع و متنوع آنان با توجه به این امر که امروزه در هیچ کشوری در خاورمیانه و حوزه اقیانوس هند جنبش کارگری مستقل کارگری و جنبش چپ - مارکسیستی در بین دانشجویان به اندازه ایران وسیع ، فراگیر و مستقل از دولت نیست ، شرایطی در درون ایران بوجود آورده که همنوایی ، همکاری و اتحاد عمل بین کلیه جریانات مارکسیستی ایرانی برون مرزی را به یک ضرورت مهم سیاسی تبدیل کرده است .

هم اکنون حاکمان و صاحبان قدرت با استمرار روش های ضد کارگری و ضد ملی و اعمال قوانین برآمده از امت گرانی ولایت فقیه نه تنها بصورتی گسترده و خطرناک مدافعان برابری ، آزادی ، حق تعیین سرنوشت و استقرار حاکمیت ملی را سرکوب می نمایند بلکه درخواست های مسالمت آمیز و معیشتی آحاد جامعه ، بویژه کارگران و دانشجویان و زنان را نادیده گرفته و یا آنها را سانسور می کنند . آنها مشخصا در چهار سال گذشته (2008 - 2004 میلادی) از سازمان یابی تشکل های کارگری ، دانشجویی و زنان با خشونت آشکار و پنهان ممانعت کرده ، بدون توجه به باورهای مذهبی و فرهنگی اقشار مختلف مردم بر اعمال آموزش های جمهوری اسلامی (که چیزی غیر از یک دیدگاه خاص سرمایه داری نیست) اصرار می ورزند و شکل خاصی از نهادها و سازمان های اقتصادی و اجتماعی را که همگی به ضرر بخش های وسیع جامعه هستند تشکیل می دهند . این حاکمان در سی سال گذشته بویژه در بیست سال اخیر ، نابرابری های طبقاتی ، ملی و جنسی را در ابعاد گوناگون به نفع نظام جهانی سرمایه و نهادهای فلاکت بارش (بانک جهانی ، صندوق بین المللی پول و) بسط داده و با تحریف تاریخ مبارزاتی مردم ایران در جهت رواج اغتشاش فکری بین جوانان گوی سبقت را از حامیان و ایدئولوگ های رژیم پهلوی ها برده اند . حاکمان مستبد درآمدهای کلان از فروش منابع ملی را در راستای افزایش رفاه و زندگی پر از عزت و جلال " آقایان و آقازاده های " هینت حاکمه و به زیان نیروهای کار و زحمت که تحقیقا 85 در صد جمعیت ایران را تشکیل می دهند ، هزینه می کنند .

28 - این وضعیت همراه با توهم زدانی در اذهان و افکار عمومی و افزایش عدم رضایت عمومی از حاکمان و صاحبان قدرت ، موجبات تعمیق شکاف بین دولت با مردم را فراهم ساخته است - در یک کلام ،

دیدگاه

بخش دوم مصاحبه

پرسش و پاسخ به مناسبت سی امین سالگرد انقلاب بهمن فاتحه خوان های "انقلابی"، فاتحه خوان های انقلاب

شهباب برهان

این مطلب در اکتبر- نوامبر ۲۰۰۸ نوشته شده و در ژانویه ۰۹
۲۰ در شماره ۱۰۲ مجله آرش منتشر شده است]

آیا انقلاب « غیر اسلامی » ممکن بود؟

شهباب برهان - تاریخ البته با دخالت اراده ها ولی نه فقط با اراده ساخته می شود. انقلاب ایران هم سناریو نداشت. خود بازی، همه را بازیگر کرد، بازیگران را نقش داد، از درون بازیگران، کارگردانان را ساخت، گفتنمان ها و رفتارها را متحول کرد، بازیگران و کارگردانان را به نوبت و به تدریج به صحنه آورد و از صحنه بیرون راند، و پرده آخر کابوسی شد که کسی به خواب اش ندیده بود! اما نکته اینجاست که همه با پیشداده ها و امکانات و مهارت های برابری وارد صحنه نشدند.

افتادن رهبری انقلاب به دست روحانیت اجتناب پذیر می بود اگر ... و اگر ... و باز هم اگر ...!

آینده را می شود با « اگر » ها ساخت، اما گذشته را نه! وقتی می گوینم: اگر چنین کنیم، چنان خواهد شد، این « اگر » ی است که اراده متکی بر آگاهی را برای دخالتگری در تغییر شرایط موجود یا معماری شرایط و وضعیت های آینده به کار می اندازد. « اگر » ی که رو به آینده دارد، گواه امکان است. این « اگر »، امکان بالقوه را در اختیار انسان قرار می دهد تا به امکان بالفعل اش تبدیل کند - یا لا اقل در این جهت تلاش کند.

اما « اگر » ناظر بر پشت سر، « اگر » حسرت است. وقتی در نظاره به گذشته می گوینم: اگر چنان شده بود چنین می شد، « اگر » ی ناممکن را مطرح می کنیم؛ یعنی « اگر » ی را که اگر هم امکان بالقوه اش وجود داشته، ولی ملزومات به فعل در آمدن اش فراهم نشده و به ناممکن تبدیل شده است. آنچه واقع شده است، از تقدیر نبوده ولی مجموعه شرایط - از ضرورت ها و تصادف ها - چنان فراهم آمده اند که همین واقع شده و نه چیز دیگری؛ یک و فقط یک امکان بالقوه به فعل در آمده و نه بی نهایت امکان های بالقوه دیگر.

همیشه اینطور است که « بعد از خرابی بصره » به این فکر می افیم که می بایست این کار می شد و آن کار نمی شد. اما آیا تجربه بر آگاهی مقدم است یا آگاهی بر تجربه؟ این یک سوال مهم است که آیا آگاهی ی امروز، آن زمان هم وجود داشت ولی امکانات عینی عملی کردن اش (و از جمله گوش شنوایی) وجود نداشت، یا حتا این آگاهی هم وجود نداشت و محصول تجربه است؟ در هر دو حال به این می رسیم که آنچه واقع شده، تا زمانی اجتناب پذیر بوده که شرایط و ملزومات عینی و ذهنی برای تحقق امکان ها و بدیل های دیگری وجود داشته یا از میان نرفته بوده است. وقتی می گوینم: اگر چنان می کردیم، چنین می شد، چیزی بیش از این نگفته ایم که آنچه را امروز می دانیم، آن روز نمی دانستیم (یا می دانستیم ولی دانستن توانستن نبود).

با این توصیفات، آیا انقلاب « غیر اسلامی » ناممکن بود؟

انقلاب ایران، اسلامی نبود. مسأله اسلامی شدن انقلاب، مسأله رهبری آن است. برای روشن کردن این موضوع، سه نکته را باید توضیح بدهم:

اول این که افتادن انقلاب و بطور کلی جنبش های نارضانی و اعتراضی توده ای به دست جریانات سیاسی مذهبی در کشورهای که مردم شان باورهای دینی دارند ناگزیر و حتمی نیست. جریانات سیاسی مذهبی، خلانی را پر می کنند و اگر این خلأ توسط جریانات لائیک دیگری اعم از ناسیونالیست، دموکرات، یا سوسیالیست پر شده باشد، دیندار بودن توده ها مانعی برای هدایت شان توسط این نیروها ایجاد نمی کند. در کشورهای که در آن ها جریانات مذهبی - اعم از بنیادگرا و معتدل - پرچم اعتراض و نارضانی توده ها را به

توده های مردم بویژه کارگران و دانشجویان خواست تغییر و دگرپسندی را در محاورات روزانه خود مطرح می کنند و با گذشت زمان و افزایش سرکوب، بیکاری و تورم دامنه و گستره این خواسته وسعت بیشتری می گیرد. در حال حاضر، مردم ایران همراه با روندهای متحول جهانی بیش از پیش آزادی، حاکمیت ملی و استقرار از محور نظام سرمایه را مطالبه می کنند و به حکم تجربه و آزمون های تاریخی، تحقق این اهداف را منوط به سازماندهی یک بدیل مناسب عملی می دانند. آنها از چالشگران و فعالین چپ مارکسیست و طرفداران حق تعیین سرنوشت و استقرار حاکمیت انتظار دارند که هر چه زود تر در جهت تعبیه یک بدیل روشن و قابل اتکا برای تشکل و سازماندهی این نیروی بزرگ متعلق به کار و زحمت را در ایران آغاز کنند.

29 - بدون تردید ضرورت همخوانی، همکاری و اتحاد عمل و حتی وحدت های سازمانی و تشکیلاتی بین فعالین و چالشگران ایرانی ضد نظام جهانی سرمایه که با کلیت جمهوری اسلامی سرمایه خط کشی نمایان دارند، همواره مد نظر بوده و در سی سال گذشته مخصوصا در ده سال گذشته، تلاش هائی نیز صورت پذیرفته است که قابل تحسین می باشند. اما این تلاش ها به خاطر موانع و عواملی که بحث دربارۀ آنها می تواند رهگشا باشد، عملا حاصلی در بر نداشته اند. به نظر نگارنده این موانع و عوامل همراه با محدودیت های متعدد که علیرغم همه ضرورت ها امر همخوانی، همکاری و اتحاد در درون خود نیروهای چپ مارکسیستی را از یک سو و بین کلیه طیف چپ مارکسیستی و طیف های مختلف طرفدار حق تعیین سرنوشت و حاکمیت ملی را از سوی دیگر معوق گذاشته اند، باید مورد بررسی و بحث قرار گیرند. در شماره های آینده این نشریه، چند و چون این عوامل و محدودیت ها به طور مبسوط و جامع مورد بررسی قرار خواهد گرفت. زیرا بدون برطرف ساختن این محدودیت ها و موانع و ایجاد یک بدیل مردمی تحت رهبری متشکل، از خود گذشته، پیشرو و مورد اعتماد توده های وسیع مردم، امکان آزادی بشریت زحمتکش ایران هم از زیر یوغ جمهوری اسلامی سرمایه در ایران و هم از محور فلاکت بار نظام جهانی سرمایه نمی تواند میسر گردد.

30 - ولی همخوانی، همکاری و اتحاد جریانات چپ مارکسیستی و همکاری آنها با نیروهای طرفدار استقرار حاکمیت ملی (که به روشنی با نظام جهانی سرمایه از یک سو و جمهوری اسلامی سرمایه از سوی دیگر، هم در عمل و هم در حرف مرزبندی کرده اند) می تواند امکان ایجاد و رشد چنین رهبری متشکل را تضمین سازد.

31 - اکنون پس از سی سال استبداد، رژیم اسلامی سرمایه در رکود اقتصادی فلاکت باز و نزدیک به بحران کامل (تورم، بیکاری، گرسنگی و ...) فرورفته و خود را در مقابل امواج خروشان اعتراضات عظیم و فراگیر کارگری، جنبش های برابری طلبانه دانشجویی و کمپین های زنان ایران عاجز یافته و دوباره به آخرین حربه خود یعنی سرکوب مردم توسل جسته و برای بقای خود این دفعه به دامن " مافیای نظامی - اقتصادی " رژیم که مهره اصلی نظام جهانی سرمایه و پروسه فلاکت بار گلوبولیزاسیون و خصوصی سازی در ایران است، پناه برده است.

32 - بدین خاطر کانون های مربوط به چپ های مارکسیست چه در داخل ایران و چه در خارج از ایران همراه با حلقه های مترقی، برابری طلب و طرفداران استقرار حاکمیت ملی باید به این امر مثبت و امیدوار کننده توجه کنند که به همت استقامت و پایداریشان در برابر تعرضات و تبلیغات مسموم کننده حامیان و ایدئولوگ های سرمایه داری جهانی و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی امروز امواج فراگیر تنش ها و اعتراضات جنبش های کارگری، سوسیالیستی، زنان و ... شرایط ابراز وجود و ایجاد تشکل های پیشرو و مورد اعتماد را فراهم ساخته است.

در نتیجه، به نظر نگارنده، نیروها و جریانات مارکسیستی ایران و دیگر نیروهای پیشرو بیش از هر زمانی در بیست سال گذشته می توانند راحت تر و با آسودگی خاطر منافع سیاسی و خواسته های اقتصادی و اجتماعی کارگران و دیگر زحمتکشان ایران را به منافع تنگ تشکیلاتی، دغدغه های گذشته گروهی و عادات نکوهیده سکتاریستی ترجیح داده و خود را بعد از یک " خانه تکانی " موثر و جدی برای برپایی یک ستاد رهبری دسته جمعی آماده سازند.

پایان

.....

دست می گیرند، یک بحران نمایندگی سیاسی جریان دارد. به دلایل گوناگون، نمایندگان حقیقی یا بالقوه طبقات پانین نمی توانند ابراز وجود کنند و خود را به آن ها بشناسانند. توده های ناراضی و معترض طبعاً به جریانات و شخصیت هائی رو می آورند که آزادی و امکان حضور دارند و قادر به رابطه گیری توده ای هستند. مذهب اعتراضی، در متن بحران نمایندگی سیاسی، توهمات توده ها را نمایندگی می کند و دارو دسته های مذهبیون سیاسی، سخنگوی ی آن ها را بر عهده می گیرند. از این فرض که انقلاب در ایران بدون شرکت اسلام سیاسی غیر ممکن بود، ابدا نمی شود به طبیعی یا ناگزیر بودن رهبری انقلاب توسط اسلامگرایان و به قدرت رسیدن اسلام سیاسی رسید.

نکته دوم تأکید بر حقیقتی است که در پاسخ به سوال اول مطرح کردم مبنی بر این که مردم ایران برای اسلام انقلاب نکردند، چون برای برآوردن خواست های انقلابی شان آلترناتیو دیگری در برابرشان نبود، فریفته و عده های اسلام سیاسی شدند. به دلایل متعدد و از جمله در نتیجه اختناق و سرکوب سیاسی طولانی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، هیچ حزب، هیچ جریان سیاسی و هیچ چهره ای نتوانسته بود موجودیتی آشکار و مؤثر پیدا کند، پایگاه مردمی و ظرفیت بسیج توده ای به دست بیآورد. در آن خلاء سیاسی و فقدان آلترناتیو در شرائط بحران انقلابی، تنها روحانیت بود که با در اختیار داشتن وسیع ترین شبکه علنی در سراسر کشور، با استفاده از شعاعی چون فلسفه عاشورا و مکتب شهادت، با شعارهای مبهم ولی جذاب و فریبنده ای مثل "حکومت علی" و "قسط اسلامی" و با احیاء و تحریک باورها و سنت های مذهبی مردم، و البته به میدان آمدن خمینی همچون یک شخصیت سیاسی - مذهبی کارزماتیک، امکان یافت خود را به نقطه امیدی برای پایان دادن به بی حقی ها و ستم ها تبدیل کند.

نکته سوم این است که اسلامی شدن رهبری انقلاب مقدر نبود؛ از همان آغاز تا آرامی ها، زمینه ها و انگیزه های سیاسی و اقتصادی جنبش بسیار قوی تر و فراگیرتر از محرک مذهبی بود و اگر یک رهبری لائیک و صاحب نفوذ توده ای در میدان می بود، ای بسا خمینی شانس برای رهبری و حتی مطرح شدن نمی یافت. این مهم ترین «اگر» انقلاب بهمین است. ولی در واقعیت، شرائط برای چنین «اگر»ی فراهم نبود. چه کسی می تواند وجود آن حزب سیاسی، یا شخصیت یا فکر و برنامه ای را در آغاز جنبش توده ای به ما نشان بدهد که شرائط ممانعت از رهبری خمینی یا حتی شرائط رقابت با آن یا تکیه بر توده ها را داشت؟

تاریخ نویسان جمهوری اسلامی تاریخ دهه ها مبارزات همه اقشار و طبقات، دانشجویان، چریک های فدائی و مجاهد، کارگران، روشنفکران و غیره را یا یکسره قلم می گیرند و یا انکار و تخطئه کرده و بانی اولیه انقلاب را اعتراض مشتی طلبه طرفدار خمینی در قم علیه مقاله «احمد رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات معرفی می کنند. اما اگر همین ادعا را مبنا قرار بدهیم، باز هم مطالعه بی غرضانه روزشمار انقلاب ایران نشان می دهد که اگر هم تکانه اولیه جنبش در قم و با مضمون مذهبی و در اعتراض به توهین به خمینی یا طرفداری از او بوده باشد، اما به همین مضمون و محرک نبود که به شهرهای دیگر گسترش پیدا کرد و سراسری شد. حتی در خود قم هم این طلبه ها یک اقلیت ناچیز بودند و در به در به بیت دیگر مراجع می رفتند تا شاید آنان مقلدین شان را به خیابان بریزند، و موفق هم نشدند. تداوم و گسترش جنبش هر چند در قالب سنتی ی چله های کشته شدگان، اما در اعتراض به کشتار بود و نه در ارتباط با خمینی یا مذهب. از قم به بعد، جنبش آشکارا مضمون سیاسی و ضد سرکوب پیدا کرد. محرک طلبه های مقلد خمینی در قم، نمی توانست محرک فراگیری باشد و بلا فاصله جای خود را به محرک سیاسی میلیون ها شهروندی در سراسر ایران داد که در اعتراض به کشتار تظاهر کنندگان به خیابان ها آمدند و نه دیگر در اعتراض به توهین به خمینی. اگر مقاله کذائی در روزنامه اطلاعات را جرعه ای برای تحریک طلبه های قم بدانیم، کشتار تظاهرات کنندگان، بنزینی بود که رژیم شاه برای خاموش کردن این جرعه پاشید و همه کشور را به شعله کشید.

امواج میلیونی مردمی که در ایران به پا خاستند طرفدار خمینی نبودند و اگر خیلی از آن ها بعداً چنین شدند عوامل و رویدادهای بعدی در آن دخیل بودند. اکثریت عظیم آنان در آن اوائل فقط اسمی از خمینی بعنوان مرجع تقلیدی که با شاه درافتاده و سال ها در تبعید بود شنیده بودند و اکثریت عظیم تر مذهبی ها هم مقلد خمینی نبودند تا به خاطر او سینه هایشان را در برابر گلوله سپر کنند. سرکوب و کشتار بیابای تظاهر کنندگان شهرهای مختلف، بمراتب بیش تر از توهین به خمینی خصلت کاتالیزوری یعنی قابلیت بیشتر زدن به دمل انواع ستم های سیاسی و اجتماعی، و ظرفیت

برانگیزانندگی ی اقشار بمراتب وسیع تری از جمعیت کشور را داشت. اگر در تظاهرات قم و در سپس ۲۹ بهمن ۵۶ تبریز کسی کشته نمی شد و اگر حتا در همه شهرهای ایران همه طرفداران و مقلدین خمینی یکجا در اعتراض به آن مقاله دست به تظاهرات می زدند و باز کسی کشته نمی شد، جرعه مذهبی سر این موضوع معین خاموشی می گرفت؛ نه توهین به خمینی و نه شورش طلاب قم در واکنش به آن، فتنه خیزشی سراسری را روشن نمیکرد، تا احتمالاً در زمانی دیگر جرعه دیگری - و نه الزاماً مذهبی - دیگ آماده غلیان مردم را به جوش آورد.

بستن درهای سینما رکس آبادان از بیرون و آتش زدن آن و جزغاله کردن سیصد و هفتاد و هفت نفر در مرداد ۵۷ توسط طرفداران خمینی، به حساب رژیم شاه گذاشته شد و خشم و نفرت علیه شاه بخاطر چنین جنایت بهیمی و هولناکی به اوج تازه ای رسید. طرفداران خمینی حتا از این واقعه به نفع خود بهره برداری سیاسی کردند و هیجان سیاسی عمومی را دستمایه در دست گرفتن فضای عمومی جامعه قرار دادند.

زمانی که اعتراض به کشتار قم، به تبریز و شهرهای دیگر سرایت کرد، اگر یک نیروی سیاسی ریشه دار در میان توده ها وجود می داشت و بر انگیزختگی سیاسی اقشار مختلف علیه کشتارها را به نقطه اتکانی برای برجسته کردن و به پیش صحنه آوردن مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مترامی که بخصوص طبقات زحمتکش و تهیدست و میانی جامعه داشتند تبدیل و این ناخشنودی ها و اعتراضات را نمایندگی سازماندهی می کرد، می توانست پرچمدار جنبش شود، مسیر آن را از جاده قم خارج کرده و بدون واسطه استعاره ها و شعارها ی مذهبی، خواسته های مردم و شعارهایشان را سرراست بیان کند. اما این «اگر» متحقق نشد. در واقعیت، حزب یا جریانی سیاسی با مجموعه این مشخصات و کیفیات نه وجود داشت و نه در زمان کتاهی که خمینی خلا را پر کرد، امکان به وجود آمدن داشت. خمینی با به کار گرفتن همه امکاناتی که روحانیت در اختیار داشت، از این خلا نمایندگی سیاسی بهره برداری کرد.

با اینحال، نه رهبری خمینی و نه تسلط جریانات مذهبی بر جنبش توده ای از ابتدا مسجل نبود و در جریان حرکت شکل گرفت. همه شعارها از ابتدا مذهبی و حرکات، همگی در قالب مذهبی نبودند و چون سندهای مذهبیون ابتکار عمل و تهیه و دیکته کردن شعارها و سازماندهی حرکات را به دست گرفتند، به تدریج در سایه شعارها و قالب های مذهبی قرار گرفته یا بکلی به حاشیه رانده شدند. سوال این است که چرا در جریان حرکت، دیگران نتوانستند ابتکار عمل را به دست بگیرند؟ چرا نتوانستند امکان های بالقوه برای خود را به فعل در بیاورند؟ چرا نتوانستند تحقق آن «اگر»ی شوند که انقلاب «غیر اسلامی» را ممکن می کرد؟ (باید روشن باشد که منظورم جریانات و شخصیت های سیاسی لائیک اند که از ابتدا مخالف اسلامی شدن جنبش و حکومت بوده اند و نه جریاناتی که اگر چه با روحانیت در رقابت بودند و سر انجام هم منکوب اش شدند، اما با آن از یک گروه خوئی بودند). فقط روی وضعیت چپ ها مکتبی می کنم:

بزرگترین نقطه ضعف جریانات چپ ایران بعد از ۲۸ مرداد در این بود که حوزه نفوذ شان عمدتاً محدود به اقشار مدرن طبقات میانی و بر لایه های تحصیل کرده متمرکز بود. طبقات زیرین جامعه وقتی به تلاطم در آمدند، از حوزه نفوذ و دخالتگری این ها بیرون بودند، حال آن که روحانیت بخاطر تکیه بر جهالت و نان خوردن از آن، تاریخاً در اعماق جامعه، در میان تهیدستان و مردم کوچه و بازار ریشه داشت. ماکیاوولی نایچه هم بر «حضور» بعنوان شرط بزرگ پیروزی سیاسی تأکید می کند. این کمبود، در جریان انقلاب خود را در دشواری بسیج نیرو توسط نیروهای مترقی و سهولت منزوی شدن آنان از امواج عظیم مردم عادی توسط گروه های فاشیستی متعصبین، و بعد از قیام بهمین، در دو دستگی و تنازع مهیب در میان مردمی که انقلاب کرده بودند نشان داد.

ضعف دیگر چپ نوین ایران این بود که طی دو دهه و نیم، حضورش نه طبقاتی بلکه اساساً ایدئولوژیک - فرهنگی بود. چپ انقلابی در پی ایجاد تشکل های طبقاتی توده ای و دخالتگری در مبارزه طبقاتی جاری نبود؛ در نتیجه، اهرم اجتماعی نداشت. ضعف اساسی دیگرش این بود که خودش هم متشکل نبود. زمانی که تشکیلات درست کرد، تشکیلات چریکی درست کرد که آن هم تا آستانه بحران انقلابی، سرکوب و متلاشی شده بود. از چپ انقلابی هر چه بود، با افراد و محافل روشنفکری و ادبی بکلی غیر متشکل و منفرد و پراکنده بودند، یا فعالین سیاسی ی محبوس در زندان ها یا مخفی در «خانه های تیمی».

در دوره های انقلابی این امکان به وجود می آید که جریاناتی سیاسی که در دوره رکود چته و پایگان اجتماعی در خور توجهی نداشته اند، به سرعت دایره نفوذ خود را گسترش داده و به وزنه ای تبدیل شوند و حتا

رهبری جنبش توده ای را به دست آورند. این دقیقاً وضعیتی بود که برای خمینیسیم بمناهی یک جریان سیاسی پیش آمد. چرا مثلاً چپ های انقلابی نتوانستند در متن بحران انقلابی قبل از قیام بهمن، به وزنه تعیین کننده و هدایت کننده تبدیل شوند؟ اگر بنا بر مقایسه باشد، هم سابقه مبارزاتی و هم میزان رشادت و جانفشانی چپ های ایران، بخصوص کمونیست ها از کودتای ۲۸ مرداد تا آستانه انقلاب، بطور غیر قابل مقایسه ای پیش تر از گرفتنده مبارزان اسلامی بود. چهار عرصه مهم، جنبش دانشجویی، هنر و ادبیات متعهد و معترض، کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی در خارج از کشور، و زندان های سیاسی در فترت چپ ها بودند. مذهبی های سیاسی اقلیتی کم شمار و بکلی در حاشیه بودند. بسیاری از لیبرال ها و طرفداران جمهوری اسلامی این واقعیت را اقرار می کنند و می افزایند که شاه برای مقابله با گسترش نفوذ مارکسیسم و چپ بود که به روحانیت و مذهب پال و پر می داد.

چپ ها در جریان انقلاب وسیعاً و با تمام وجود شرکت کردند. شعارهای انقلابی و مردمی مطرح کردند، کمیته های محلات و کارخانه ها سازماندهی کردند، در اعتصابات کارگری شرکت و آن ها را سازماندهی کردند. آن ها همه جا بودند و نقش چشمگیری در گیراندن انقلاب و نقش اصلی و تعیین کننده را در قیام مسلحانه بهمن داشتند. رادیو و تلویزیون را گرفتند و روزنامه های سراسری کیهان و آیندگان و اطلاعات را به مطبوعات چپ و انقلابی تبدیل کردند. چپ های انقلابی، سازمان ها و احزاب سیاسی ایجاد کردند و به سرعت برای ایجاد تشکل های انقلابی در میان اقشار مختلف، از جمله دانشجویان، دانش آموزان، کارگران، ملیت های تحت ستم و حتا پرسنل نظامی، دست به کار شدند. در حالی که برای بسیج از طریق مذهب، به فهم زیادی - و اصلاً به فهم - احتیاج نبود و تحریک احساسات و تعصبات کفایت می کرد، چپ ها برای گسترش ایده های خود نیازمند انبوهی کار اقناعی در میان مردم بودند. و چقدر از آن ها بر سر همین آگاهی مردم، از باندهای طرفدار خمینی پنجه بکس و چاقو خورده و له و لورده و حتا سر به نیست شدند!

روحانیون سیاسی و بخصوص طرفداران خمینی قبل از انقلاب عمدتاً در میان طلاب و در بخش هایی از بازار نفوذ و طرفدار داشتند و مردم عادی توجه خاصی به آن ها نداشتند. شبکه ارتباطی و حوزه نفوذ سیاسی و حتا مذهبی خمینی قبل از انقلاب بسیار محدود بود. اما روحانیت در مجموع، بزرگترین شبکه ارتباط توده ای و سراسری و علنی را بعد از دولت (رادیو، تلویزیون و روزنامه ها) در اختیار داشت.

خمینی از نفوذ و شبکه مذهبی کل روحانیت برای گستراندن حوزه اقتدار سیاسی خود استفاده کرد. مذهب و مساجد و تکایا و تاسوعا و عاشورا و غیره در اختیار کل روحانیت (شیعه) بودند. خمینی و طرفداران اش این شبکه و نهادها و ابزارهای مذهبی پیش ساخته متعلق به همه روحانیت را مثل سیم کشی آماده ای که در همه شهرها و محلات و در همه خانه ها وجود داشت، به موتورخانه سیاسی خود وصل کردند و در زمانی اندک پس از قیام بهمن هم، رادیو و تلویزیون و روزنامه های بزرگی چون کیهان و اطلاعات - یعنی ابزارهای ارتباط جمعی مدرن را به زور از دست انقلابیون در آورده و در اختیار خود گرفتند.

اما چپ های از چرخ گوشت گذشته و جان به در برده از سرکوب و زندان، همه تلاش های جانانه و جانفشانه شان را باید بدون یک چنین میراث تاریخی و از صفر شروع می کردند. آن ها از یک طرف هنوز ارتباطات توده ای و ابزارهای پیوند فکری و سیاسی با توده ها را نداشتند و تازه می خواستند آن ها را ایجاد کنند و از طرف دیگر خودشان نه انسجام فکری، نه سیاسی و نه تشکیلاتی داشتند. پالایش های بزرگ فکری، آموزش های سیاسی و تشکیلاتی لازم داشتند. و البته از همه این جهات هم دچار تشمت و چند دستگی بودند. در چنین شرائطی چپ ها تا خودشان را پیدا کنند و جهات جغرافیایی را تشخیص دهند و کمبودها و عقب ماندگی ها را جبران کنند، در همان ماه های اول جنبش، آب های زیادی از آسیاب ریخته، خمینی آردش را بیخته و الک را آویخته بود!

افتادن رهبری انقلاب به دست خمینی به این دلیل اجتناب ناپذیر شد که در آن شرائط عینی تاریخی ی میراث رژیم منحوس ۲۸ مرداد و بخصوص در آن زمان کوتاه، هیچ نیروی سیاسی دیگری با هر میزان از تلاش و اراده نمی توانست به نیروی اول و وزنه تعیین کننده جنبش تبدیل شود، مگر این که به معجزه معتقد باشیم.

نقش خمینی تا چه حد تعیین کننده بود؟

شهاب برهان - خمینی ویژگی هایی داشت که او را مستعد ایفای نقشی ویژه در آن موقعیت خاص کردند.

او تنها روحانی « سیاسی کار » نبود اما از سر سخت ترین دشمنان لائیسسته و از جنجال آفرین ترین طرفداران مداخله روحانیت در سیاست،

و خودش در تمام طول زندگی اش از نمونه های برجسته این مداخله گری بود. او در تعارض سیاسی، بلند پرواز بود، خود را با مأموران خرده پای دولت طرف نمی دید، مستقیماً با شاه و نخست وزیر و ساواک درگیر می شد. اما در همین حال، نصایح و اخطارها و تهدیدهایش را نه مثل مراجعی چون گلپایگانی و شریعداری و دیگران، در گوش و با واسطه رابطین دربار و نخست وزیری و ساواک، بلکه در مسجد بیان می کرد. مثل بسیاری از آیات عظام، خریدنی یا ساکت کردنی نبود، جسور بود و کوتاه نمی آمد (ناگفته نماند که مراجع تقلید مصونیت قضایی داشتند و گرنه خیلی از مخالفان بسیار جسورتر از خمینی بودند که زبان سرخ، سر سبزشان بر باد داده بود). در ۲۱ فروردین ۳۴ در ادامه مخالفت اش با « انقلاب سفید » در مسجدی در قم فریاد زد: « ... خمینی را اگر دار بزنند تفاهم نخواهد کرد... من از آن آخوندها نیستم که در این جا بنشینم و تسبیح به دست بگیرم. من پای نیستم که فقط روزهای یکشنبه مراسمی انجام دهم و بقیه اوقات برای خود سلطانی باشم و به امور دیگر کاری نداشته باشم. پایگاه استقلال اسلامی این جاست باید این مملکت را از این گرفتاری ها نجات داد. » برای خود نقش ناجی دین و مملکت قائل بود.

خمینی، یک فقیه بود و لاجرم همه ایراد گیری های او به شاه، از موضع تاریک اندیشی و ضد دموکراتیک تر از خود شاه بود. او طبیعاً هرگز شاه را بخاطر سیاست ها و رفتارهای ضد دموکراتیک اش مورد انتقاد قرار نداد بلکه از این که بقدر کافی ارتجاعی عمل و همیشه طبق منویات و سلیقه « علما » عمل نمی کرد، شاکمی بود. او هرگز کلامی از مطالبات آزادی خواهانه، دموکراتیک و رفاهی مردم به زبان نمی آورد و فقط برای سلطه اسلام و قیمومت « علما » بر کشور مبارزه می کرد و برخلاف آنچه در انقلاب مطرح کردند، هرگز مدافع حقوق مردم نبود. او از اصلاحات ارضی، از این که برخی از اراضی موقوفات هم مشمول این اصلاحات می شدند، از این که نفوذ فرهنگ و تمدن غربی، تعصبات دینی و سنت های مذهبی را سست می کرد، از این که پزشک مخصوص شاه بهانی بود و از این قبیل چیزها انتقاد می کرد. برای نمونه در سخنرانی اش در مخالفت با « انقلاب سفید »، به حق رأی برای زنان و اعزام دختران به سپاه دانش و بهداشت حمله کرده و گفت: « ... شما آقایان در تقویم نو سال پیش از این یا سه سال پیش از این بهایی ها مراجعه کنید؛ در آنجا می نویسند: تساوای حقوق زن و مرد، رأی عبدالبهاء است؛ آقایان از او تبعیت می کنند. آقای شاه هم نفهمیده می رود بالای آنجا، می گوید: تساوای حقوق زن و مرد. آقا! این را به تو تزییق کردند که بگویند بهایی هستی، که من بگویم کافر است، بیرونت کنند. نکن اینطور، بدبخت! نکن اینطور. تعلیم اجباری عمومی نظامی کردن زن، رأی عبدالبهاء است. آقا تقویمش موجود است، ببینید! شاه ندیده این را؟ اگر ندیده مؤاخذه کند از آتشی که دیده اند و به این بیچاره تزییق کرده اند اینها را بگو. »

سخنرانی و اعلامیه شدید اللحن او در ۴ آبان ۳۴ علیه قانون کاپیتولاسیون (مصونیت قضایی) اتباع آمریکایی مامور در ایران و وابستگانشان، که با ظاهر دفاع از استقلال کشور ادا شد، از غرب و شرق ستیزی ارتجاعی او آب می خورد. در همان سخنرانی بود که گفت: « آمریکا از انگلیس بهتر، انگلیس از آمریکا بهتر، شوروی از هر دو بهتر، همه از همه بهتر، همه از هم پلیتر، لکن امروز سر و کار ما با آمریکا است. » نگرانی او از آلوده شدن اسلام به فرهنگ و تمدن غیر اسلامی، خود را در ظاهر استقلال طلبی از بیگانگان نشان می داد. این ابراز مخالفت با مصونیت قضایی آمریکاییان که ۹ روز بعد، مصونیت قضایی خود او را باطل کرد و تبعید اش به ترکیه را به دنبال آورد، به سرمایه ای برایش تبدیل شد. البته نفس تبعید شدن هم سرمایه سیاسی کلانی برایش فراهم کرد.

اما بزرگترین سرمایه سیاسی خمینی، قیام ۱۵ خرداد ۳۴ بود. اگر چه آن قیام در واکنش به دستگیری او صورت گرفت و خود وی نقش و تا چندی حتا اطلاعی از وقوع آن نداشت، اما قیام خونین ۱۵ خرداد به نام خمینی در حافظه تاریخی مردم - و نه فقط طرفداران اش - ثبت شد. تشابه تظاهرات ۱۹ دی ۳۶ قم با تظاهرات ۱۵ بهمن ۳۴ قم و هر دو در ارتباط با خمینی، و هر دو در پی دارنده سلسله قیام های خونین در شهرهای دیگر، پلی شد از حال به گذشته و به طرفداران خمینی امکان داد که او را از نفتالین در آورده و بعنوان مبارزی با سابقه و صالح برای رهبری انقلاب، حلوا حلوا کنند.

خمینی قبل از تبعید اش هرگز خواهان سرنگونی شاه نشده بوده و در رادیکال ترین برخورد، او را به فاصله گرفتن از بهانی ها و اسرانیل و ضعیف نکردن روحانیت نصیحت می کرد. بعنوان شاهد، آخرین سخنرانی پیش از تبعید اش:

« آقا! من به شما نصیحت می‌کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه! دست بردار از این کارها. آقا! اغفال دارند می‌کنند تو را. من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر کنند... خدا می‌داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی رفت. من نمی‌خواهم تو اینطور باشی؛ نکن. من میل ندارم تو اینطور بشوی، نکن! ... یک قدری عبرت ببر! عبرت از پلرت ببر.»

اما خمینی بخاطر تبعید خود کینه ای شخصی و شفا ناپذیر از شاه به دل گرفت. وقتی از فرانسه نهبیب زد که «شاه باید برود»، داشت انتقام اش را از کسی می‌گرفت که گفته بود خمینی باید برود. اما این گفته او به هر دلیل که بود، پژواک شعار «مرگ بر شاه!» شد که از ماه‌ها پیش دانشگاه‌ها و خیابان‌های ایران را به لرزه در آورده بود.

خمینی علاوه بر فقیه، یک آخوند بود و لاجرم، عوامفریبی و شیادی جزو تخصص‌هایش. او برای به دست گرفتن رهبری جنبش و به مسلخ بردن انقلاب، از این هنر خود ماهرانه استفاده کرد.

شکی نیست که همه این شرائط و خصوصیات که برشمردم، در ترکیب باهم و بعنوان یک مجموعه، استعداد و ظرفیتی خاص به خمینی داده بود. اما نقشی را که خمینی ایفا کرد فقط با استعداد و ظرفیت شخصی او نمی‌شود توضیح داد و باید وضعیتی را در نظر گرفت که صاحب چنین استعدادی را طلبید. مجموعه ای از شرائط اجتماعی بویژه نارس بودن مبارزه طبقاتی به هنگام وقوع بحران اجتماعی، قطبی نبودن جنبش حول منافع طبقات، وضعیت طبقاتی و فرهنگی نیروهای محرکه انقلاب، خلأ سیاسی، وجود بحران نمایندگی، و بسیاری عوامل دیگر و نهایتاً چراغ " سبز" امپریالیست‌ها بود که مجلس را برای رقص خمینی آماده کرده بود.

پدیده خمینی و خمینیسیم را نه تنها فقط با شخصیت او بلکه حتی با شرائط آنروزی ایران به تنهایی هم نمی‌توان توضیح داد. نگاهی به شرائط امروز منطقه و همه‌گیر شدن اسلام سیاسی شرائطی عمومی را نشان می‌دهد که هسته مشترک آن خلا سیاسی ناشی از کمونیست‌کشی و سرکوب منظم نیروهای سیاسی چپ و دموکرات، دیکتاتوری‌های حاکم و بی‌افقی و بی‌پناهی توده‌های عاصی از بی‌عدالتی‌ها و محرومیت و تحقیر است که به دنبال ناچسب می‌گردند و مرتجعین تاریک اندیش، به نمایندگان توهمات آن‌ها تبدیل می‌شوند. برخی - چه از موافقین و چه از مخالفین - خمینی را باعث و منشأ اسلامگرانی در جهان قلمداد می‌کنند. اما اسلام سیاسی معاصر، قبل از انقلاب ایران هم در منطقه وجود داشت و فعال بود. خمینی را با این فضای عمومی می‌شود توضیح داد و نه این فضا را با خمینی. بعدها با فروپاشی شوروی و سرخوردگی و نومیدی عظیمی که در پی داشت، البته میداننداری اسلام سیاسی بمراتب قوت و شدت گرفت و بیش از پیش از موضع ایوزیسیونل به جایگاه یک آلترناتیو در دید توده‌های ستم‌زده بی‌پناه و بی‌افق تغییر مکان داد.

در کنار زمینه‌های عمده تاریخی، اجتماعی و سیاسی داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، چند عامل دیگر را هم نمی‌خواهم ناگفته بگذارم که هر چند حاشیه‌ای به نظر برسند اما به گمان من اگر نمی‌بودند، واقعیت یافتن رهبری خمینی بعید بود.

اول این که خمینی اگر چه حزب به مفهوم عمومی و شناخته شده نداشت، اما اساس آن چیزهایی را داشت - و یا در جریان انقلاب ساخت - که یک حزب هدایتگر جنبش توده‌ای باید داشته باشد: رهبری، یک ایده متحد کننده، و شبکه‌ها و ارتباطات توده‌ای. او از همان تبعید، شبکه‌ای از طرفداران فعال خود در ایران و حتی در دیگر کشورها را در اختیار داشت که بطور منظم کار می‌کردند، با او در ارتباط بودند و اعلامیه‌ها و نوارهای قاچاق شده اش از عراق را مخفیانه پخش می‌کردند؛ تبلیغ و ضد تبلیغ می‌کردند؛ با زندان در تماس بودند؛ هسته‌های مذهبی و ضد بهانی می‌ساختند، پول تهیه می‌کردند. این شبکه، بازوی عملیاتی سیاسی خمینی بود که بدون آن هیچ کاری نمی‌توانست بکند. همین شبکه بود که در درون جنبش توده‌ای دست به سازماندهی زد، بر شبکه حاضر و آماده مذهبی و کل روحانیت مسلمان - از شیعه و سنی - در سراسر کشور هژمونی سیاسی پیدا کرد و ابتکار عمل را در جریان حرکت به سرعت به دست آورد.

دوم، اخراج خمینی از عراق، که او را از انزوا در آورد. سوم، هجوم همه رسانه‌های جهان به «نوفل لوشانو» و عرضه وسیعترین و نیرومندترین تریبون‌های بین‌المللی به او - و صد البته انعکاس هر روزه آن‌ها در ایران.

چهارم این که برای رهبر کردن خمینی، کار شد. رو آمدن و مطرح شدن خمینی در انقلاب و رهبر شدن اش بهیچوجه خود به خودی و از پیش تأمین شده نبود. حقیقت این است که در آن زمان، شعاع طرفداران سیاسی

خمینی به مقلدین مذهبی اش محدود بود، حال آن که تأمین رهبری ملی او برای جنبش توده‌ای، مستلزم آن بود که مقلدین دیگر مراجع هم ضمن اقتدا دینی به مراجع خود، رهبریت سیاسی خمینی را بپذیرند و با او بیعت کنند. از این گذشته، اکثریت عظیم جمعیت ایران کلمه‌ای از گفته‌های پیش و پس از تبعید خمینی نشنیده و نخوانده بودند و شناخت مشخصی از او نداشتند و فقط چیزی کلی از ۱۵ خرداد شنیده بودند. به این دلیل، رهبریت خمینی ایداً طبیعی و محرز نبود و این خمیر، آب می‌برد! لا اقل از زمان ورود او به فرانسه، یک تلاش متمرکز، برنامه‌ریزی شده و نقشه‌مند برای مطرح کردن (بقول فرانسوی‌ها، لانس‌کردن) خمینی و رهبر ساختن از او شروع شد. این کار را عده‌ای از طرفداران خمینی در خارج از کشور با نیروی انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا و آمریکا و عده‌ای در داخل ایران بطور هماهنگ و احتمالاً با نقشه و هدایت متمرکز، به پیش بردند. سازماندهی تبلیغات جهانی از نوفل لوشانو و از طریق عمال مستقیم و غیر مستقیم شان در مطبوعات داخلی ایران در این جهت بود. برای رهبر سازی از خمینی حتی به ترفندهای مذهبی و خرافاتی متوسل شدند: از جمله، ساختن و به زبان‌ها انداختن شعار «الله اکبر، خمینی رهبر!»؛ انتخاب زیرکانه لقب "امام" برای خمینی که رهبریت سیاسی او را به مداوم امانت وصل کرده و به آن قداست هم می‌بخشید؛ و پخش شایعه ظاهر شدن چهره او در ماه

و بالاخره پنجم این که طرفداران خمینی، «ستادی» کار کردند و در راه خدا، هیچ چیز را به خدا واگذار نکردند. ستادی تبلیغات کردند، ستادی شعار ساختند، ستادی راهپیمایی سازمان دادند؛ ستادی دسته‌های چماقدار برای تعرض به چپ‌ها و دمکرات‌ها و پراکنده کردن شان تشکیل دادند؛ و با کار متمرکز و نقشه‌مند و هدایت شونده بود که صحنه را برای ورود خمینی آب و جارو، و زیر پای هر رقیب و آلترناتیو احتمالی دیگری را جارو کردند.

بدون خمینی و سازماندهی طرفداران او، خیزش روحانیت برای کسب قدرت سیاسی، دور از تصور، و پیروزی آن محال بود. خمینی لااقل برای ایجاد حاکمیت اسلامی در ایران، تعیین کننده بود.

آرش: روشنفکران و نیروهای سیاسی مختلف با انقلاب اسلامی چگونه برخورد کردند / خطاهای آن‌ها چه بود / و چرا جمهوری اسلامی، به فاصله کوتاهی پس از انقلاب، موفق به سرکوب نیروهای آن‌ها شد /

شهاب برهان - آن‌ها، هم تعدادشان بی‌شمار و هم برخوردشان با بقول شما "انقلاب اسلامی" بقدری متنوع بود که پاسخ به این سوال وسیع، می‌تواند کار یک کتاب تحقیقی و مستند باشد و نه یک پاراگراف چند خطی. پس به ناچار به دو سه موضوع کلی ولی مرتبط با این سوال می‌پردازم.

درست است که آخوندها حکومت را به دست گرفتند، اما اسلامی شدن جنبش تنها کار آخوندها نبود. روشنفکران دینی - این شمع امامزاده‌ها - چه از سال‌ها پیش و چه در جریان انقلاب، به رونق حجره‌ها و حوزه‌های رقیب تاریک اندیش خود خدمات شایانی کردند. از جمله مهندس مهدی بازرگان با «اثبات وجود خدا از طریق ترمودینامیک» و تفسیر قرآن با اتم، داشت اسلام حوزه‌های علمیه را "آکادمیک" می‌کرد؛ علی شریعتی که کراواتی و تحصیلکرده فرانسه و به ظاهر مدرن و گویا ناساز با عماله داران بود، با کتاب‌ها و سخنرانی‌های زنجیره‌ای خود در حسینیه ارشاد تهران به زنگار زدانی و جلا دادن اندیشه‌های آخوندها و ترویج آن در محیط‌های روشنفکری و دانشگاهی پرداخته و کاری کرد که آرزوی آخوندها ولی خارج از حوزه نفوذ شان بود. او ادامه دهنده خط جلال آل احمد بود که با نوشته‌های خود «غریزگی» و «خدمت و خدایت روشنفکران»، مدرنیسم در ایران را از نوع لیبرال تا چپ و مارکسیست مورد نفی و نفرین قرار داد و خود، سرانجام با رفتن به حج و نوشتن «حسی بر میقات»، به شیخ فضل الله نوری رسید. گرایش از روشنفکران که آل احمد و شریعتی از تأثیرگذارترین‌هایشان در دهه چهل و پنجاه بودند، با ترویج نظریه "بازگشت به خویشتن" و "بازریافت هویت"، اسلام شیعه را همچون اصلت و هویت مردم ایران معرفی می‌کردند که رهانی و مدنیت ایرانیان از طریق بازگشت به آن و گسست از مدنیت غربی و نفوذ اندیشه‌های لیبرالی و بخصوص مارکسیستی احیا شدنی است. احسان نراقی لا نیک و نویسنده «آنچه خود داشت ز بیگانه تمنای می‌کرد» نیز که در همین راستا تبلیغ می‌کرد، مثل آب در سرازیری، گودال جمهوری اسلامی را پیدا کرد و به یکی از توجیه‌گران حکومت خمینی تبدیل شد.

برخی از احزاب و سازمان‌های سیاسی هم که در مدار خمینی نچرخیده بودند، خواهان اسلامی شدن جنبش شدند و هنگامی که ایده حکومت

اسلامی به میان آمد، هر یک به شکلی برای تحقق آن تلاش کردند. مهدی بازرگان از نهضت آزادی، کریم سنجابی از جبهه ملی، داریوش فروهر از حزب ملت ایران، از جمله رهبران چنین احزابی بودند که برای ابراز بیعت، راهی نوفل لوشاتو شدند. این ها در دولت موقت و شورای انقلاب، به استقرار رژیم اسلامی خدمت کردند و بعد هم رژیم اسلامی متقابلاً به خدمت آن ها رسید!

سازمان مجاهدین خلق نیز که بنیان گذاران اش در دهه چهل شمسی از لحاظ ایدئولوژیک در پی ترکیب قرآن و اصول دین و مذهب شیعه با اعتبار سیاسی بی رقیب مارکسیسم بودند، جزئی از نهضت اسلام سیاسی بود و در جریان انقلاب، برای اسلامی کردن فضا عرق بسیار ریخت. در مقطع آزادی زندانیان سیاسی - که مورد استقبال پر شور مردم در شهرهای خود قرار می گرفتند - برخی فعالان این سازمان در تلاش برای مزوی کردن زندانیان چپ و فدائی خلق از مردم، دوش به دوش چماقدارن طرفدار خمینی عمل کرده و حتا در مواردی دست به حمله و تعرض فیزیکی هم می زدند. هدف سازمان مجاهدین ایجاد یک حکومت اسلامی بود، البته نه حکومت آخوندی بلکه حکومت مجاهدین خلق. اما فضا در دست خمینی و آخوندها بود و سازمان مجاهدین خلق توان کسب قدرت بدون واسطه خمینی را نداشت. شریک شدن در قدرت با روحانیت، هدف تاکتیکی و مرحله اول این سازمان بود. رهبران این سازمان تاکتیک تحبیب خمینی و تأیید گرفتن از او را در پیش گرفتند تا ابتدا در قدرت سهیم شوند و بعد ببینند چطور می توانند زیر پای آخوندها را خالی کنند. عکس های مسعود رجوی و موسی خیابانی به هنگام رأی دادن به جمهوری اسلامی را به روزنامه ها دادند. ولی رأی دادن به جمهوری اسلامی برای شریک شدن در قدرت خمینی کافی نبود. نامه های مجیز گونی به خمینی نوشتند، « رهبر عظیم الشان انقلاب » و « پدر بزرگوار » خطاب اش کردند، آیت الله طالقانی را واسطه کردند، مسعود رجوی و موسی خیابانی به حضور اش رفتند و با گردن های کج و دست بر زانو نشستند؛ ولی فایده نکرد که نکرد. خمینی زیرک تر از آن ها بود. مجاهدین برای گرفتن تأیید خمینی هر کاری از دست شان بر می آمد کردند و این خمینی بود که دست رد بر سینه شان زد.

«زان سالن کربلا شهنشستی کامروز - در مقبره یزید، حلوانی نیست !»
اما در رابطه با چپ ها همینقدر بگویم که جریانات راست که از خمینی زخم خورده اند، مدام ادعا می کنند که گویا چپ ها خمینی را حمایت و تقویت کردند. این یک دروغ بزرگ و تحریف تاریخ است. این ادعاهای بی سند و مدرک فقط از ضد کمونیسم این جریانات آب می خورد و متأسفانه از آنجا که حزب توده و فدائیان خلق (اکثریت) هم به غلط جزو جریانات چپ و کمونیست قلمداد شده اند، چپ ها و کمونیست ها خیلی قاطع در برابر چنین دروغی نایستاده و به این تحریف تاریخی نقطه پایان نگذاشته اند.

جریانات و گروه های چپ و مارکسیست، سازمان چریک های فدائی خلق، راه کارگر، پیکار، رزمندگان، کومه له، سهند و غیره با وجود تفاوت در تحلیل ها و تاکتیک هایشان، همگی از همان ابتدا در برابر تسلط تاریخ اندیشی مذهبی بر انقلاب و علیه ضد انقلابی که در راس انقلاب قرار گرفته بود شجاعانه ایستادند و جانانه نبرد کردند. همه آن ها رفراندم جمهوری اسلامی را تحریم کرده و قانون اساسی آن را رد کردند و اکثرشان بهای بسیار سنگینی هم برای این شنای خلاف جریان پرداختند. تنها حزب توده از همان اوائل که اسم خمینی بر زبان ها افتاد، سر سپردگی اش به «امام خمینی» را اعلام کرد و با افتخار به قانون اساسی ولایت فقیه رأی مثبت داد و سپس با پشت کردن سازمان چریکهای فدائی خلق (اکثریت) به چپ و منافع مردم و ملحق شدن اش به استراتژی حزب توده، این دو در سنگر رژیم خمینی تا به آخرین نفس - و نه انصافاً تا آخرین نفر - برای «شکوفانی جمهوری اسلامی» خورشرفی و با سرکوبگران رژیم همدستی کردند.

پاسخ دادن به پرسش شما در رابطه با خطاهای روشنفکران و نیروهای سیاسی ی مختلف هم کاری یکی دو پاراگراف نیست و من برای تجاوز نکردن از اندازه تعیین شده برای پاسخ ها، فقط به ذکر چند ملاحظه کلی در ارتباط با خطا ها بسنده می کنم.

اول از همه در برابر دموکرات های نامد و چپ های سابق باید تأکید کرد که مبارزه با رژیم شاه و برای سرنگونی سلطنت، خطا نبوده است. رژیم خمینی اگر چه از دل انقلاب بیرون آمد ولی محصول آن نبود، محصول حکومت شاه و مجموعه اوضاع و شرایطی بود که به انقلاب منجر شد. از روسیاهی رژیم اسلامی، روسفیدی رژیم شاه را نمی شود نتیجه گرفت. از مقایسه دو رژیم تنها به این نتیجه می شود رسید که بالاتر از سیاهی هم رنگی وجود داشته است! بخاطر آن که اوضاع سیاه تر از دوره شاه

شده است، مردم را نه به حسرت خوردن به دوران سیاه گذشته، بلکه باید به هشجاری و چشمان باز در جستجوی روشنائی دعوت کرد.

دوم، در بررسی خطاها، حساب انقلابیونی را که در جریان مقاومت در برابر رهبریت خمینی و مبارزه با جمهوری اسلامی دچار خطاهائی شده اند، باید از آن هائی که خود این مقاومت و مبارزه را خطا دانسته اند جدا کرد. نام خطای و مجرم را نباید در یک ستون نوشت.

سوم، خطاها را نباید پرده پوشی یا ماستمالی کرد، اما در خطا دانستن هر آنچه با دید و تجربه امروز ما نمی خواند هم باید احتیاط کرد. هر نسلی فرزند زمانه خودش است و نه نوه و نتیجه آن. ملامت کردن گذشتگان با تکیه بر دانش و تجربه امروز، نقد ماتریالیستی و حتا منصفانه ای نیست و معنایی غیر از این ندارد که چرا آن ها در شرائط و موقعیت امروز ما نبوده اند! اسم این کار، انتقاد نیست، یا نخوت خودنمایانه کسانی است که می خواهند وانمود کنند که گویا در غورگی هم انگور بوده اند، یا اعتماد به نفس بیجای کسانی است که فکر نمی کنند فرزندان هم حساب و کتاب خطاهائی را که آن ها هم اکنون به تصور درست ترین کار مرتکب می شوند، خواهند رسید!

رژیم جمهوری اسلامی را به درستی یک نا بهنگامی ی تاریخی نامیده اند. اما عهد دقیقاًتوسی بودن این رژیم به این معنا نیست که مخالفین اش همه به روز بوده و ساعت هایشان با ساعت اتمی میزان بوده است. شایسته بود و می بایست که ما چپ ها، در اولین تظاهرات زنان در تهران علیه حجاب اجباری شرکت و در برابر چاقو کشان حزب اللهی که زن ها را مورد ضرب و شتم قرار دادند سینه سپر می کردیم. شایسته بود و می بایست که ما چپ ها به فقدان وکیل مدافع و هیئت منصفه در محاکمات سران رژیم سابق در دادگاه های انقلاب و اعدام آن ها اعتراض می کردیم. اما اگر چنین نکردیم، از خطا و اشتباه نبود، از این بود که در آن زمان و مکان معین تاریخی - فرهنگی، فکر می کردیم شایسته ترین و بایسته ترین کار را می کنیم و اگر غیر از این کنیم خطاست. در مورد زنان، بطور کلی مسأله مبارزه با تبعیض جنسی را صرفاً تابعی از مبارزه طبقاتی می پنداشتیم؛ مسأله زنان را در محدوده زنان زحمتکش به رسمیت می شناختیم و حل آن را به جامعه سوسیالیستی حواله می دادیم. در مورد تظاهرات زنان در تهران هم فهم مان در این حد بود که از آرایش و لباس آن زن ها بیاداست که بالای شهر ی یا شاه پرست اند؛ و بر حسب همان درک مغشوش از رابطه تبعیض فرا طبقاتی جنسی با تبعیض طبقاتی، گمان می کردیم از آزادی پوشش زن های شاه پرست و بالای شهری نباید دفاع کرد! نه تنها مجازات اعدام را درست می دانستیم، بلکه درک مان این بود که ضد انقلابیون و وابستگان به رژیم سابق و آدم های مثل امیر عباس هویدا، ارتشبد نصیری و سرلشکر ناجی نباید از حق دفاع برخوردار باشند و باید در دادگاه صحرانی تیرباران شوند. تنها تأسف مان از این بود که این کار به دست حکومت ضد انقلابی و آخوندهائی مثل خلخالی صورت می گیرد و نه به دست نیروهای واقعا انقلابی.

تازه چپ ها مترقی ترین و پیشروترین نیرو در جامعه بودند (و هستند). هنگام حساسی خطاها بی آن که به خطاکاران باج داده شود، باید از نادیده گرفتن عقب ماندگی عمومی سیاسی و فرهنگی جامعه و سرشکن کردن مسئولیت آن بین کنشگران هر دوره پرهیز کرد. به نظر من خطا باید به چیزی اطلاق شود که امکانات عینی و همینطور ذهنی ی پرهیز از آن در فضای زمانی و مکانی ی معین وجود داشته است، وگرنه تمامی تاریخ را با اشتباهات و خطاها توضیح خواهیم داد و این خود، خطاست. خطاهای بینشی، سیاسی، و تشکیلاتی روشنفکران و نیروهای سیاسی مترقی و چپ در برخورد با شکل گیری رژیم اسلامی و استقرار آن کم نبوده است. به آن خطاها باید معترف بود. در باره آن ها چه بصورت انتقاد از خود و چه انتقاد از دیگران مطالب بسیاری نوشته شده است. برخی از این خطاها از حد اشتباهات تاکتیکی فراتر رفته و متأسفانه سرنوشت تلخ و گاه مرگباری برای مرتکبین آن به بار آورده اند. با این حال، من تردید بسیار دارم که اگر هم به فرض محال از همه خطاهائی که در آن مقطع صورت گرفت حذر شده بود، ورق برمی گشت، تغییری کیفی و اساسی در سرنوشت انقلاب ایجاد می شد و ما دیگر با رژیم اسلامی رو به رو نمی شدیم. اگر از خطاها و اشتباهاتی که در مقطع انقلاب و نخستین سال های بعد از آن صورت گرفتند حذر شده بود، قطعاً راه به قدرت رسیدن خمینی اندکی ناهموار و استقرار حکومت اسلامی با دست اندازها و اختلالات بیش تری مواجه می شد. اما جمهوری اسلامی محصول اشتباهات مخالفان اش نبود؛ پیش زمینه هائی سیاسی و اجتماعی در طول دهه های پیش از انقلاب داشت که در باره شان حرف زدم و تکرارشان نمی کنم.

کارگران فرانسه، دموکراسی و نافرمانی مدنی!



دلیلی وجود دارد که فرانسه بهترین سیستم بهداشت جهان را دارد) بنا بر گزارش سازمان بهداشت جهانی... یکی از کوتاه ترین هفته ها کار و مولد ترین ساعت کار در جهان پیشرفته را.

روشنگری. روز اول ماه مه هشت اتحادیه کارگری فرانسه پس از دهه ها با هم ائتلاف کردند و بیش از 300 تظاهرات را در فرانسه سازمان دادند. بنا بر گزارش بزرگ ترین اتحادیه کارگری CGT بیش از 1.2 میلیون نفر در تظاهرات اول ماه شرکت کردند. پلیس رقمی دقیق، و بدون کم و زیاد، ذکر کرد: 465000، و رسانه های بزرگ هم البته گزارش پلیس را بدون چون و چرا می پذیرند، هرچند مجموعه ماجراهای مربوط به قتل یک روزنامه فروش توسط پلیس در روز اجلاس G20 در لندن نشان داد چقدر اعتماد به پلیس به عنوان یک منبع بیطرف بی پایه است. در هرحال نیم میلیون یا 1.2 میلیون برای رسانه های انحصاری گویا تفاوتی ندارد، زیرا آنها بلندگوهای عمده خود را به روی میلیون ها کارگر معترض در سراسر جهان بستند و خبرهای معدودی منتشر کردند که آنها عمده ترین درگیری ها در استانبول، آلمان و اسپانیا متمرکز بود. در حالیکه در فرانسه، Francois Chereque رهبر اتحادیه CFDT گفت امسال کارگران بیش از 5 تا 6 برابر سال گذشته در تظاهرات شرکت کردند. سال گذشته تعداد تظاهر کنندگان را 100 تا 200 هزار نفر ذکر کرده بودند. بعلاوه موضوعی که کارگران و اتحادیه ها را به تظاهرات کشانده است مهم ترین موضوع روز در سیاست جهانی است، یعنی بحران مالی و هزینه آن برای مردم. موضوعی که در رابطه با آن رسانه های بزرگ انحصاری تمام بلندگوهای خود را زیر دهن رهبران کشورهای سرمایه داری گذاشته اند تا پرداخت میلیاردها و تریلیاردها دلار پول مردم به بانکداران را توجیه کنند. Francis Viguie سخنگوی حزب جدید ضد سرمایه داری در تظاهرات مون پیله گفت: چرا مردم باید هزینه بحرانی را بپردازند که خود در بوجود آوردن آن هیچ نقشی نداشتند؟ برای این گفته که درد و میلیون ها نفر است و در تظاهرات اول ماه مه در سراسر جهان یک صدا فریاد زده شد، به زحمت در انحصارات رسانه ای بلند گو و دوربین پیدا شد.

این نوع تنگ کردن فضا برای مردم به نفع نخبگان زور و زر توسط رکن چهارم دموکراسی نشانه آشکار ترس قدرتمندان از دموکراسی و تلاش روزافزون آنها برای بی رمق کردن دموکراسی است. اما تمهیدهای این چنینی نخبگان برای بی صدا کردن کارگران و بی رمق کردن دموکراسی، مزدبگیران را به واکنش متقابل در جهت تقویت دموکراسی وامیدارد، واکنشی که خطر آن برای نخبگان و قدرتمندان و سرمایه داران کمتر از دموکراسی نیست: فرا رفتن از قانون، نافرمانی مدنی و سرانجام شورش. سال گذشته در یونان، کره جنوبی، لیتوانی و ایسلند طبقات حاکم ناگهان خود را مواجه با مردمی دیدند که خشم خود را روی این یا آن فرد، این یا آن جناح از حاکمان متمرکز نمی کردند، بلکه کل دستگاه حاکم را یک جا نشانه رفتند. فرانسه اکنون ماه هاست که شاهد گروگان گرفتن روسا توسط کارگران است. کریستوفر کچام نویسنده و تحلیل گر آمریکایی، این گروگان گیری ها را که با انگیزه برقراری عدالت برپا میشود، نافرمانی مدنی، و وسیله ای برای مقابله با تمهید

در باره سرکوب این نیروها هم بر این باور هستم که اشتباهات نیروهای سیاسی در اشکال و شیوه ها و زمانبندی سرکوب موثر بود ولی بدون آن اشتباهات هم سرکوب، قطعی بود چون رژیم اسلامی بنا بر ماهیت طبقاتی اش می بایست سرمایه داری را از گزند انقلاب توده ای نجات می داد و برحسب طبیعت دینی اش هم نمی توانست با دموکراسی و آزادی های سیاسی و مدنی و فردی کنار بیاید. به این دلایل، بازداشتن انقلاب از پیشروی و درهم کوبیدن انقلابیون و نیروهای آزادی خواه و دموکرات با بقای این رژیم گره خورده بود. البته بدون آن خطاها و اشتباهات، ممکن بود سرکوب با شتاب و تلفات کمتری صورت بگیرد. با این همه، با توجه به این واقعیت که نارضانی ها رو به گسترش بودند و رژیم مدام حمایت توده ای اش را از دست می داد و در اواخر جنگ، حوصله و طاقت مردم چنان از دست رفته بود که خمینی از ترس شورش عمومی، جام زهر را سر کشید، می توان این احتمال را قوی دانست که اگر مخالفین هنر حفظ خود و نیروهایشان را می داشتند، ای بسا شانس های بزرگی در انتظارشان می بود.

سرکوب که از روز اول وجود داشت، اما چرا رژیم در فاصله کوتاهی موفق به قلع و قمع این نیروها شد؟ از طرفی به خاطر آن بود که خطرها را جدی گرفت و به این نتیجه رسید که اگر کار مخالفان را سریعاً تمام نکند، کارش تمام است؛ و از طرف دیگر به این خاطر که مخالفان یا حمله ای به این شدت را پیشبینی نکرده بودند و یا (مثل سازمان « راه کارگر» با وجود این که از روز اول زنگ خطر فاشیسم را به صدا در آورده بود) خود را بموقع متناسب با چنین چشم اندازی سازمان نداده بودند. رژیم هنوز مستقر نشده بود؛ شوراها کارگری و کمیته های انقلابی کارخانه ها به جنبش ضد سرمایه داری دامن می زدند؛ توقعات " کوخ نشینان و مستضعفان " از به اصطلاح " نولت انقلابی " بالا می گرفت؛ نارضانی و اعتراض به سیاست های ضد دموکراتیک وسعت می یافت؛ سازمان های چپگرا و مجاهدین خلق رشد زیاد و نگران کننده ای کرده و به وزنه های مزاحمی تبدیل شده بودند؛ دانشگاه ها و مدارس پار دیگر به کانون های تبلیغات سیاسی و ترویج آزادی خواهی تبدیل شده بودند و می بایست با " انقلاب فرهنگی " خونین تصفیه و تعطیل می شدند؛ ادارات و مدارس و کمیته های انقلابی و شوراها و غیره، بایست از عناصر انقلابی تصفیه می شدند. مناطق ملی، آذربایجان، خوزستان و بخصوص کردستان و ترکمن صحرا برای کسب حقوق دموکراتیک خود به پا خاسته بودند. حتا در کردستان حکومت دوگانه وجود داشت. عوارض بحران زای جنگ، بحران گروگان های سفارت آمریکا و سر انجام، بحران سیاسی و قطعی شدن جامعه بر مدار کشاکش های حزب جمهوری اسلامی و بنی صدر رئیس جمهور، از بحران همه جانبه ای حکایت داشت و در چنین شرایطی بود که خمینی شمشیر را از رو بست. بنی صدر را عزل کرد و به شکار چپ های انقلابی و مجاهدین شدت داد. در این مقطع که آخرین شانس چپ ها و نیز خود مجاهدین برای جمع و جور کردن نیروها بدون سراسیمگی بود، رژه مسلحانه بی موقع ملیشایی مجاهدین در ۳۰ خرداد در تهران، رژیم را دچار هاری کرد و با همه توان و با خشونت مافوق تصور دست به حمله سراسری علیه مجاهدین و چپ ها زد. فرصت تجدید سازماندهی و عقب نشینی بموقع وبدون سراسیمگی و حتا فرصت درک ضرورت آن از همه گرفته شد. هر چند مجاهدین انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی در ۷ تیر ۶۰ (که در آن بهشتی و تقریباً همه رهبران آن بجز رفسنجانی و علی خامنه ای که در جلسه نبودند کشته شدند) رسماً بر عهده نگرفت، اما تاکتیک موسوم به « زین سر رژیم » را با دست کم گرفتن پایگاه توده ای و قدرت فاشیستی اش، همزمان با آن انفجار شروع کرد. ترور رجائی رئیس جمهور، باهنر نخست وزیر و آیت الله ها اشرافی اصفهانی، صدوقی، دستغیب، مدنی، قاضی و ده ها تن دیگر از امام جمعه ها و مسئولین بالای حکومتی و نظامی و از جمله علی خامنه ای - که زنده ماتد - توسط مجاهدین کاری از پیش نبرد و این تاکتیک تسخیر ضربتی قدرت از بالای سر مردم، سریعاً به شکست انجامید. گفته اند:

« چنان بزن که مار بمیرد و عصا نشکند ». عصا شکست

و مار نمرد! خمینی مخالفان را در خون شان غرق کرد.

همین اشتباه محاسبه را سازمان مجاهدین یکبار دیگر در حمله به ایران از خاک عراق مرتکب شد و خمینی ی جنون گرفته از " جام زهر"، اینبار زندانیان سیاسی را در تابستان ۱۳۶۷ قتل عام کرد.

.....

سرمایه داران و قدرتمندان در جهت بی رمق کردن دموکراسی میدانند. چکیده ای از مقاله او را در زیر میخوانید: از طمعکاری روسا خشمگین هستید؟ رئیس تان را گروگان بگیرید در پاسخ به بحران اقتصادی و بیعدالتی، فرانسوی ها به گروگان گرفتن - توقیف - روسای شان روی آورده اند. قضیه به این ترتیب پیش می رود: یکی از روسای کمپانی، شاید هم مدیرعامل آن، در مقابل گروهی از مستخدمین خود ایستاده است، دست هایش را روی هم می گذارد، آهی می کشد، و بعد با ابراز تاسف، صاف و ساده توضیح میدهد به خاطر الزامات بحران اقتصادی (بخوانید: حفظ سود در شرایط کساد) باید تعداد مستخدمین را کاهش داد.

مستخدمین تحمل شان را از دست میدهند.. و بطرف رئیس حمله می برند. او را توی اتاقش نگه میدارند، جلوی در باریکاد می گذارند، به او قهوه و نان میدهد، و درخواست یک قرار داد عادلانه را پیش می گذارند. یک نوع ملایم حمله به باسیتیل.

و جالب اینکه، این کار نتیجه بخش است. چند هفته پیش این رویداد در کمپانی **FM Logistics** واقع در **Woippy** فرانسه صورت گرفت. **125** کارگر که قرار بود با **5** مدیر کارخانه ملاقات کنند، این مخلوقات بیچاره را یک روز به گروگان گرفتند. حداقل **475** کارگر این کارخانه که شعبه ای از کمپانی **Hewlett-Packard** است به علت آنکه کمپانی در نظر دارد بخش بسته بندی چاپگرهای خود را به کار ارزان در مالزی واگذار کند، به عنوان کارگر اضافی در آستانه اخراج قرار دارند.

بنا بر گزارش رویترز حدود نیمه شب، کارخانه دم چرخاند و قول داد در مورد کارگران اضافی طرح های جدید را مورد بحث قرار دهد. رویترز از قول یکی از کارگران نقل کرد: دیگر کافی است، ما یک سال است که داریم مذاکره می کنیم، اگر بتوان آن را مذاکره خواند، و مجبور بودیم کاری کنیم که به حرف هایمان گوش بدهند. در کارخانه دارویی **M3** واقع در **Pithiviers** به فاصله **50** مایلی پاریس، کارگران با شنیدن این خبر که **110** نفرشان قرار است بیکار شوند، منفجر شدند. آنها مدیر را محاصره کرده و او را به دفترش برند و **24** ساعت گروگان گرفتند تا **M3** قبول کرد مذاکرات را از سرگیرد.*

رئیس سونی فرانسه در ماه مارس توسط کارگرانی که در مقابل دروازه و پنجره ها با تته درختان باریکاد کرده بودند، محبوس شد. کارگران خشمگین کارخانه کاتریلار واقع در گرنوبل چهار مدیر را در روز اول آوریل گروگان گرفتند.

در ماه گذشته در سراسر فرانسه حداقل ده ها مورد اقدام مشابه، که کارگران با درایت و اعتماد به نفس مخصوص خود آن را، توقیف میخوانند، صورت گرفت. در میان آنها پنج مورد مدیر عامل های کورپوراسیون های بزرگ بودند که به گروگان گرفته شدند. در همه موارد به رئیس توقیف شده غذا داده شده و رفتار خوبی صورت گرفته است، هرچند آنها گاهی مجبور شدند، آه، روی زمین بخوابند. من به خانواده ام در فرانسه زنگ زدم تا در مورد این شورش ها خبر دست اول بگیرم. همسر سابق و دختر من در پاریس زندگی می کنند. همسر سابق من گفت: بیشتر مردم با آن موافق هستند، علتش **les inegalites** [نابرابری] است. منظور از نابرابری این است که ثروتمندان وضع شان خوب است در حالی که بقیه مردم قربانی می شوند. همسر برادر او که معلم مدرسه است در پاسخ ای - میل من نوشت: و گروگان گرفتن روسا بیشتر مواقع مسالمت آمیز بوده است. برای من تکان دهنده نبود. کارگران کاملا مستاصل شده اند و به نظر من تلاش آنها برای اینکه به حرف شان گوش داده شود، تا زمانی که کسی صدمه نبیند، قابل سرزنش نیست. (او همچنین گفت شخصا یک رئیس کمپانی در جنوب فرانسه را می شناسد که برای روز مبادا رختخواب و غذای کافی در دفترش نگه می دارد.)

یک نظرسنجی در ماه جاری نشان داد **45** درصد فرانسوی ها با ربودن روسا موافق هستند و فقط **7** درصد آنرا محکوم می کنند. یک نظرسنجی دیگر نشان داد **55** درصد فرانسوی ها معتقدند، اعتراضات رادیکال تحت شرایط کنونی کاملا حقانیت دارد، و **64** درصد گفتند گرفتن روسا نباید قابل مجازات باشد. و شاید جالب ترین مساله این باشد که مقامات گوش شان بدهکار شده است: در بیشتر موارد آنها از تعقیب کسانی که روسا را می گیرند صرفنظر کرده اند.

این خبرها مطبوع است، و مطبوع تر برای من این است که دختر من مایه رشدش را از سنت بزرگ فرانسه در برپا کردن آتش میگیرد. سنتی که سابقه اش به انقلاب برمیگردد-- و فراخوان آزادی، برابری، برادری -- به کمون پاریس، به مقاومت.

این کشوری است که در آن دو هفته پیش ماهیگیران بنادر کاله، بولونی و دوکرک ناوگان کوچکی متشکل از **500** قایق تشکیل دادند تا راه کشتی ها در بنادر بزرگ شمالی را بلوکه کنند (خشم آنها متوجه سهمیه بندی ماهیگیری توسط اتحادیه اروپا بود که از بالا و به نفع منافع سرمایه داران بزرگی که اتحادیه اروپا از آن حمایت میکند، تصویب شده است). پاسخ حکومت به بلوکه اهدای **66** میلیون دلار وام به صنایع ماهیگیری برای رهایی از فروض در شرایط نامساعد بود.

در ماه ژانویه بیش از یک میلیون شهروند اعتصابی به خیابان آمدند تا به سیاست دولت در خدمت به بازرگانان بزرگ و صاحبان منافع ویژه اعتراض کنند. کشور به معنای واقعی کلمه متوقف شد: پروازها لغوگردید، متروی پاریس فلج شد، نقل و انتقال با قطار متوقف شد، مدارس، دانشگاه ها و ادارات پست بسته شدند.

وقتی اخیرا پرزیدنت سارکوزی از شهر کوچک **Chatellerault** دیدن کرد نه مثل نمونه های آمریکایی با جمعیتی گله وار و سریه زیر، بلکه با هزاران معترض روبرو شد که به صف پلیس محافظ مجهز به گاز اشک آور او تخم مرغ پرتاب می کردند.

دلیلی وجود دارد که فرانسه بهترین سیستم بهداشت جهان را دارد (بنا بر گزارش سازمان بهداشت جهانی)، و شاغلین آن از برخی از بهترین مزایای شغلی برخوردارند، و سیستم آموزش رایگان دارد و یکی از کوتاه ترین هفته ها کار و مولد ترین ساعت کار در جهان پیشرفته را.

آن ها سروصدا می کنند، به خیابان ها می ریزند، رئیس ریایی، می کنند، گاهی چیزهایی را به آتش می کشند، در جاده ها باریکاد درست می کنند، به تخریب دست میزنند (مثل مورد اخیر در راه آهن فرانسه). شلدون ولین **Sheldon Wolin** یک استاد سابق علوم سیاسی دانشگاه پرینستون این نوع رفتار شهروندان را می ستاید زیرا به نظر او، نافرمانی همیشه معیار شاخص یک دموکراسی زنده است. و وقتی او از دموکراسی - که حالا به یک کلمه کهنه و بی رمق تبدیل شده است - صحبت میکند منظورش معنای قدیمی آن در سیاست است: حکومت و مقاومت آن چیز غیر شسته و رفته خطرناکی که یونانی ها آن را **demos** - یعنی خود مردم - میخواندند.

ولین که خود یک خلبان مسوول بمباران طی جنگ دوم جهانی بود، در کتاب درد سر سازش تحت عنوان **Democracy Incorporated**، که سال گذشته منتشر شد تاسف میخورد که در آمریکا نافرمانی از سال های **60** رو به افول بوده است و این کار به کمک یک دستگاه دولت وابسته به سرمایه های بزرگ و ضد دموکراتیک صورت گرفت، و دستگاهی به شدت مدیریت شده، انتخابات های متکی بر پول، یک کنگره ی زیر نفوذ لابی ها، یک رئیس جمهوری امپریال، سیستم قضایی و جزایی متکی بر طبقه، [و نه کمتر اهمیت تر از همه] رسانه ها، که رام بودن، تهی شدن از سیاست و خلاصی از مشارکت را تشویق می کنند.

او در کتاب خود مینویسد: یکی از دلایل اینکه چرا سال های **60** همچنان کیسه بوکس مطلوب تنوکان ها و نئونلیبرال هاست، این است که این دهه ای از آموزش سیاسی توده ای بود که در تاریخ اخیر آمریکا بی نظیر است. موضوعاتی مثل راسیسم، سیاست خارجی، قدرت کورپوراسیون ها، آموزش عالی، تهدید برای محیط زیست که هر یک به این یا آن شکل قلمرو نخبه سالاری است، مکرر عنوان میشد.

آنچه ولین می گوید تاکید بر واقعیتی آشکار است: وقتی آمریکایی ها اعتراض میکنند - و آنها حالا خیلی اعتراض نمی کنند، سیستم طوری تنظیم شده که به آن گوش ندهد، یا بهتر است گفته شود طوری تنظیم شده که آن را نادیده بگیرد.

هدف البته به گفته ولین این است: به حاشیه راندن مقاومت دموکراتیک، ایجاد عایق برای این که جامعه صدای ناساز را نشنود و شتاب دادن به روند غیرسیاسی کردن..

به نظر میرسد آمریکایی ها در غیرسیاسی کردن استادند اما نه در، رئیس ریایی.. *گزارش ایندیپندنت در مورد توقیف، لوک روسل رئیس شرکت **M3** در فرانسه

<http://www.independent.co.uk/news/world/europe/french-strikers-hold-boss-hostage-1653907.html>

منبع مقاله

http://www.alternet.org/story/139052/enraged_about_corporate_greed_kidnap_your_boss

12 اردیبهشت 1388

کشمکش اسرائیل-فلسطین:

کارآئی حقوق بین المللی چیست ؟

ضرورت بازخواست از مسئولین تجاوز به غزه

ریچارد فالک، گزارشگر ویژه سازمان ملل برای حقوق بشر در سرزمین های اشغالی فلسطین

برگردان: بهروز عارفی

پیروزی جناح راست و راست افراطی در انتخابات عمومی اخیر اسرائیل برای هیچکس دور از انتظار نبود. حزب کار به رهبری ایهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل بهای گزافی برای سیاست سازش ناپذیرش با فلسطینی ها پرداخت. دلیل دیگر این امر، پیوستن آنان به سیاست جناح های ملی گرا بود. رسیدن بنیامین نتانیاهاو به مقام نخست وزیر به شکست اخلاقی اسرائیل شتاب داده و بر فشار جهت ایجاد دادگاهی بین المللی برای رسیدگی به جنایات ارتش اسرائیل در غزه خواهد افزود.

برای نخستین بار در تاریخ اسرائیل، از زمان ایجاد آن در سال 1948، این کشور با اتهام جنایات جنگی روبرو است که از سوی شخصیت های مورد احترام جهانی مطرح شده است. بان کی مون، دبیرکل سازمان ملل متحد که همواره نسبت به تحرکات دولت های مستقل محتاطانه عمل می کند و بویژه هنگامی که این کشورها با سیاست های با نفوذترین عضو این سازمان یعنی ایالات متحده همسویی دارند، از خواست بررسی و تعقیب احتمالی اسرائیل پشتیبانی کرد. حقیقت این است که حمله اسرائیل به باریکه غزه در روز 27 دسامبر 2008، با همه قدرت نمایی های این کشور تفاوت داشت. این تفاوت در زمینه تسلیحات بکار رفته و نیز استفاده از تاکتیک های مرگبار نسبت به جماعتی بی دفاع کاملاً بارز بود. در مقابل سیزده اسرائیلی (که چند تن با «تیر خودی» کشته شدند)، 1330 فلسطینی به قتل رسیدند، یعنی صد نفر در مقابل یک نفر. عدم توازن میان تلفات بددی است که سخنان حکومت اسرائیل و متحدانش در مورد «عمل تلافی جویانه» و «حقوق دفاع اسرائیل از خود» جوی آفرید که بیشتر تحلیل گران با اکرار از واژه جنگ استفاده کردند. صداهای انتقادی و پر طنین و رسا از «کشتار»، «جنایات جنگی»، و «جنایت علیه بشریت» نكوهش کردند. (به ضمیمه مراجعه کنید).

در گذشته، هنگامی که عملیات نظامی اسرائیل به نقض منشور ملل متحد متهم می شدند، بیشتر از سوی حکومت های عرب بود اما شماری از کشورها معتقد بودند که دولت اسرائیل در یک وضعیت جنگی از نیروهایش استفاده کرده است. تنها حکومت ها و جنبش های رادیکال از اتهام جنایات جنگی استفاده می کردند. در واقع، نخستین مناقشات با همسایگان اسرائیل بود که حق موجودیت آن کشور را به رسمیت نمی شناختند. این کشمکش ها و از جمله جنگ 1967 در میان کشورهای جریان داشت که در آن ها اسرائیل برتری نظامی خود را به نمایش گذاشته بود، برتری ای که هنوز در چارچوب سیاست بین المللی تلقی می شد. درست است که این جنگ غیرقانونی بود ولی یقیناً جنایت کارانه نبود.

دولت علیه جنبش مقاومت مسلحانه

جنگ لبنان در سال 1982، سرآغاز یک سلسله تغییرات بود. در آن هنگام حضور سازمان آزادی بخش فلسطین (ساف) در لبنان را بهانه ای کردند برای به راه انداختن جنگ. پایان این مناقشه که با کشتار صدها فلسطینی بی سلاح در اردوگاه های صبرا و شتیلا همراه بود، در خاطره ها باقی است. هرچند این فجایع کار میلیشیا ی مسیحی لبنان بود، اما همدستی نیروهای اسرائیل کاملاً به اثبات رسیده است. اما، این جنایت با تمام اضطراب آفرینی اش، عمدتاً «خداشه» ای در عملیات نظامی بشمار می آید که اسرائیل آن را با عدم توانایی حکومت لبنان در جلوگیری از فلسطینی ها از سوء استفاده از خاک آن کشور توجیه کرد. در ادامه جنگ لبنان در سال 1982، اسرائیل جنوب این کشور را به اشغال در آورد. در واکنشی نسبت به اشغال، حزب الله ایجاد شد که به مقاومت مسلحانه پرداخت و سرانجام به عقب نشینی شرم آگین اسرائیل در سال 2000 منتهی شد.

تهاجم اسرائیل در سال 1982 و اشغال جنوب لبنان، پیش درآمدی شد برای منازعه سال 2006. حزب الله جای ساف را به عنوان دشمن مطلوب گرفت. عملیات نظامی که هدفش نابودی سازمان شیعی حزب الله بود، اهالی غیرنظامی را نیز برحذر نگذاشت، زیرا اسرائیل از فنون و تجهیزات نظامی پیشرفته برخوردار بود و از آن نه برای مقابله با ارتش یک دولت دشمن بلکه جمعیتی استفاده کرد که فاقد تجهیزات مشابه برای دفاع از خود بود و در نتیجه این عمل انتقادات متعددی را برانگیخت.

البته گزینش راه حل نظامی برای رسیدن به هدف های سیاسی مورد پرسش بود. چرا که در چنین شرایطی حزب الله نیرومند تر از پیش از جنگ بیرون می آمد و نتیجه ملموس آن خدشه دار شدن وجهه ارتش اسرائیل و ویرانی جنوب لبنان بود.

پس از تهاجم به غزه، این سوال ها اولویت یافتند. این تهاجم گذار از جنگ میان دولت ها را با رودرونی میان یک دولت و یک جنبش مقاومت مسلح مورد تایید قرار داد و واژه «جنایت» را جایگزین «جنگ» کرد. اسرائیل برای وارونه ساختن این برداشت به هر ترفندی متوسل شد. با این ترفندها، رسانه ها متقاعد شدند که فقط در یک مورد از حقوق بین الملل یعنی «غیر متناسب» بودن یا نبودن نیروها متمرکز شوند. طرح سوال از این زاویه، مسئله اساسی را نادیده می گیرد و آن آگاهی به این امر است که آیا این تهاجمات از نظر حقوقی جنبه «دفاعی» داشت یا خیر؟

بررسی وضعیتی که این تهاجمات در آن بوقوع پیوسته اند، به این پرسش ها پاسخی منفی می دهد. برقراری یک آتش بس موقتی میان اسرائیل و حماس از 19 ژوئن 2008، حوادث خشونت بار «مرزی» را به صفر رسانده بود. جنبش اسلام گرا چند بار پیشنهاد تمدید آتش بس حتی برای مدت ده سال کرد. دلیل نقض آتش بس نه پرتاب راکت بلکه عمدتاً حمله هوایی اسرائیل در چهارم نوامبر 2008 بود که موجب مرگ 6 رزمنده فلسطینی شد.

به کلام دیگر، از آنجایی که حمله ای علیه اسرائیل صورت نگرفته بود، راه های دیپلماتیک وجود داشت و شایسته بود که مورد بررسی قرار گیرند. همان طوری که در منشور سازمان ملل متحد پیش بینی شده، هیچ دلیل قانع کننده ای برای طرح دفاع مشروع وجود نداشت. لذا بحث قانونی نباید بر محور «غیر متناسب بودن» تهاجم علیه غزه متمرکز شود. روشن است که این حمله واکنشی غیر متناسب بود ولی بحث باید به این موضوع اختصاص می یافت که آیا منشور سازمان ملل متحد آن را به مثابه عملی غیر قانونی ممنوع می کند یا نه؟ این موضوع می بایست همچون دادگاه نورمبرگ، «بالاترین جنایت» تلقی می شد که سایر جنایات ها را دربر می گرفت.

موقعیت ویژه غزه تمایز میان جنگ و جنایت را دشوار می سازد. زیرا این ناحیه بسیار پرجمعیت است و مقاومت جویان اجباراً با جمعیت غیر نظامی مخلوط می شوند. اما اگر تحرکات اسرائیل در مورد غزه و عملیات تلافی جویانه حماس (از جمله پرتاب راکت) از چارچوب جنگ های منظم خارج می شود، نمیتوان دو طرف را به یک اندازه مسئول شناخت. اسرائیل بدون هیچ پایه قانونی جدی عملیات تهاجم به غزه را به راه انداخت و این همه رنج و محنت بر غیر نظامیان تحمیل کرد. عملیات نظامی که هدفش «تنبیه» غزه بود، فی نفسه جنایی است: چرا که این عملیات قوانین جنگ را نقض کرد و به جنایت علیه بشریت منجر شد.

عامل دیگری اتهام تجاوز را تقویت می کند. محاصره اقتصادی که اهالی غزه از هیجده ماه پیش از آغاز حمله اسرائیل متحمل می شدند، بر پایه مواد 33 و 55 کنوانسیون چهارم ژنو تنبیه دسته جمعی بشمار می آید. این دو ماده چارچوب قانونی ای برای رفتار نیروهای اشغالگر تعیین می کند. (1) چنین سیاستی مصداق روشن جنایت علیه بشریت و تجاوز به حقوق بین المللی انسانی بوده و بشدت محکوم شده است. این سیاست کاستی های جدی در زمینه تغذیه و اختلالات روانی در میان مردم پدید آورد و آنان را به روشنی در مقابل عملیات «سرب گداخته» آسیب پذیر کرد.

آن گاه که این باریکه زمین غزه در گزند خشن ترین حملات بود، ارتش اسرائیل تنگ نظرانیه مانع از گریختن اهالی شد و در نتیجه آسیب پذیری آنان دو چندان شد. اسرائیل فقط به دیوستان زن از همسران خارجی تبار فلسطینی ها اجازه خروج از غزه را داد. این رویه بیانگر جنایت بار بودن حبس کودکان، زنان، بیماران، سالمندان و معلولان نواحی بمباران شده است. البته میتوان تبعیض قومی غیر مستقیم را هم به آن افزود، زیرا فقط به زنان غیر فلسطینی اجازه خروج داده شد. این نخستین باری بود که هنگام جنگ حتی حق پناهنده شدن را نیز به اهالی ندادند.

بنظر می رسد که جنایات های جنگی دیگری، بصورت موضعی و گذرا در صحنه عملیات رخ داده است. مدافعان حقوق بشر، گواهی افرادی را به ثبت رسانده اند که از تیراندازی به هدف های غیر نظامی، جلوگیری از عبور محموله های امداد پزشکی برای کمک به فلسطینی های مجروح و توقف آمبولانس ها حکایت دارد. شکایت های کاملاً مستند، به بیست مورد اشاره دارند که سربازان اسرائیلی به روی زنان و کودکان آتش گشوده اند که پرچم های سفید در دست داشتند. اتهامات دیگری از کاربرد

بمب های فسفوری در نواحی مسکونی و نیز استفاده از یک سلاح جدید بنام «دبیم» (ماده منفجره فلزی مترکم) یاد می کنند که با چنان نیروی منفجر می شود که بدن را متلاشی می کند.

برای اثبات منظونی به جنایات جنگی به بررسی عمیق نیاز است تا بتواند امکان محاکمه عاملین و بانیان آن جنایات ها و نیز رهبران سیاسی اسرائیل را بررسی کند. از چنین زاویه ایست که باید شکایت دولت اسرائیل در مورد پرتاب راکت به هدف های غیر نظامی و علیه سازمان حماس که به استفاده از «سپر انسانی» متهم شده، بررسی گردد.

اما حتی بدون تحقیقات فنی، اتهام جنایت جنگی بر دو پایه محکم متکی است. فجع ترین مدعا به تحریم غزه، به وضعیت جنایت بار یا غیر دفاعی بودن تهاجم و سیاست های رسمی (از قبیل گردآوردن اهالی غیرنظامی در منطقه جنگی) مربوط است. اتهاماتی که علیه حماس ابراز می شود به بازپرسی های بیشتر و کارشناسی قضائی نیاز دارد تا سپس بتوان در مورد روش هایی بحث کرد که می توانند آن سازمان را به پاسخگونی وادارد.

فورا پرسش های چندی به ذهن خطور می کند. آیا بحث در مورد جنایت جنگی اسرائیل منحصرآ تشریفات است؟ آیا میتوان امیدوار بود که در پی اعلام این اتهامات، اقدامات قضائی برای تعیین مسنولیت ها صورت گیرد؟ از میان راه های حقوقی، کدامیک عملی تر است؟ دولت اسرائیل به شدت هراسناک است و از این رو، برای محافظت از مسنولان کشور در مقابل اتهام جنگی تا حد امکان تلاش می کند.

بازداری در شورای امنیت

قاعدتا، منطق حکم می کند که به صلاحیت دادگاه جنائی بین المللی که در سال 2002 بدنبال امضای معاهده رم (در سال 1998) تشکیل شد، استناد شود. (2) گرچه از دادستان خواسته شده که به احتمال وقوع جنایت جنگی رسیدگی شود، ولی نمیتوان به نتیجه بخشی این کار اطمینان داشت. زیرا اسرائیل قرارداد را امضا نکرده و فلسطین نیز همینطور و یا میتوان گفت که هنوز آن را امضا نکرده است. البته تشکیلات خودگردان فلسطین با تاخیر و با روشی که تا حدی شگفت آور بود، کوشید پس از آتش بس 19 ژانویه معاهده را امضا کند.

به هر حال، حتی اگر عضویت فلسطین نیز پذیرفته شود، امری که احتمالش کم است، به خاطر زمان پیوستن به معاهده، قادر به شکایت در مورد رخدادهای گذشته نخواهد بود. از سوی دیگر، میتوان اطمینان داشت که اسرائیل با دادگاه جنائی بین المللی همکاری نخواهد کرد، چه در زمینه عرضه دلایل و آثار جرم و چه در معرفی شهود یا افراد مظنون. حتی اگر موانع دیگر از سر راه برداشته شوند، همین امر برای اخلال در روند کار دادگاه کافی است.

امکان دور استفاده از روشی است که شورای امنیت سازمان ملل در سال های دهه 1990 بکار برد. منظور ایجاد دادگاه های «ویژه» نظیر دادگاه بررسی جنایت جنگی مربوط به جنگ یوگوسلاوی سابق یا نسل کشی در رواندا در سال 1994 (3) است. چنین بر می آید که ایالات متحده و نیز احتمالا اعضای دائمی اروپائی دارای حق وتو، از تحقق چنین چشم اندازی جلوگیری می کنند.

از جنبه قانونی، مجمع عمومی سازمان ملل متحد دارای صلاحیت مشابهی است چرا که این مجمع حق دارد در مورد حقوق انسانی دخالت کند و در گذشته نیز نهادهای جایگزین ایجاد کرده است (پیرو ماده 22 منشور ملل متحد). اما، در این مورد نیز، تناسب قوا در درون سازمان ملل چنین راهکاری را با دشواری روبرو می سازد، هر چند که امکان آن را بررسی می کنند. اعمال فشار از سوی انجمن ها و جمعیت ها ممکن است کمک موثری بکنند، بویژه اگر اسرائیل در ادامه تحریم غزه پافشاری کرده و از دادن پاسخ مثبت به خواست های متعدد و از جمله از جانب باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا برای بازگشائی گذرگاه های غزه خودداری کند.

وانگهی باید افزود که چنین دادگاهی بدون همکاری بی شانیه حکومت های کشورهای که رهبران و سربازان شان متهمند، کارائی نداشته و ناتوان است، نظیر یوگوسلاوی سابق و رواندا. بدیهی است که دولت اسرائیل در مقابل فعالیت های چنین نهاد بین المللی مامور رسیدگی به جنایت های جنگی اش، مانع ایجاد خواهد کرد.

با وجود احساساتی که حوادث غزه در جهان بر انگیزت، اراده سیاسی برای تعقیب قضائی اسرائیل، نه در سطح بین المللی و نه در چارچوب سازمان ملل وجود ندارد. سیاست «یک بام و دو هوا» بر واقعیت های ژئوپولیتیکی حاکم است. تعقیب صدام حسین و اسلوبودان میلوسویچ با متهم کردن جورج بوش یا ابیهود اولمرت تفاوت زیادی دارد. پس از دادگاه نورمیرگ، فرار از مجازات افرادی که در خدمت دولت های قدرتمند و فاتحند، مسلم است. نشانه های تغییر این روند در آینده ای نزدیک دیده

نمی شود و این رویه از کارائی حقوق بین المللی بمثابه ابزار عدالت جهانی می کاهد.

در چنین شرایطی، موثرترین اقدام، تکیه کردن بر اصولی است که «مقبولیت جهانی» دارند (به ضمیمه مراجعه کنید) و در پیوند با دادگاه های کشوری برای تعقیب قضائی شماری از جنایات های جنگی است. چنین قوانینی در بیش از ده کشور به اشکال مختلف وجود دارند ولی تاثیر گذاری آن ها یکسان نیست، نظیر اسپانیا، بلژیک (4)، فرانسه، آلمان، بریتانیا و ایالات متحده. به استناد همین قوانین بود که اسپانیا توانست به رغم فشارهای سیاسی بر دولت آن کشور برای تغییر قانون حقوق جنائی آن کشور و ممنوع ساختن محاکمه غیبی متهمان، شکایت علیه چند افسر ارتش اسرائیل را در دستور کار قرار دهد. (5)

در سال 1988، دادگاهی در اسپانیا توانست با استناد به این راهکار قضائی ارنستو پینوشه دیکتاتور پیشین شیلی را متهم کند. پینوشه در بریتانیا دستگیر شد و سرانجام اکثریت مجلس اعیان و قضات عالی ترین دادگاه آن کشور لزوم استرداد وی به اسپانیا را مورد تایید قرار دادند. با وجود این، پینوشه هرگز به اسپانیا تحویل داده نشد و توانست به بهانه ناتوانی جسمانی برای تحمل محاکمه به شیلی باز گردد. در دسامبر 2006، در حالی که روند تعقیب جنائی او در شیلی به فراموشی سپرده شده بود، درگذشت. (6)

در نتیجه میتوان نسبت به قدرت عمل دادگاه های بین المللی در مورد بررسی اتهامات جنایت جنگی در غزه تردید داشت. دادگاه های کشوری نیز ممکن است در اثر فشارهای خارجی کوتاه بیایند، همان طوری که در سال گذشته در دادگاه های آلمان شاهدش بودیم. با وجود دلایل روشن و اطمینان به عدم تعقیب در ایالات متحده، دادگاهی در آلمان از بررسی شکایت علیه دونالد رامسفلد وزیر دفاع سابق آمریکا به جرم شکنجه، طفره رفت.

به عبارت دیگر، کارائی صلاحیت جهانشمول کاملا گذرا ست چرا که یا به همکاری حکومت های دیگر نیاز دارد (در صورت لزوم تحویل متهمان) و یا به امکان دستگیری یک مظنون در خاک کشوری که او را تحت تعقیب قرار داده است. اما، باوجود این موانع مهم، صلاحیت جهانی همچنان راه حل قابل اتکائی به شمار می رود. حتی در غیاب صدور اتهام، تهدید ساده ای کافی است تا انتقال افراد مظنون به جنایات های بین المللی را دشوار ساخته و لذا بطور گسترده ای به وجهه سیاسی کشور مورد نظر صدمه بزند.

مسلم است که از دیدگاه نظری دادگاه های جنائی اسرائیل میتوانند دست کم، در مورد عملکرد افراد در صحنه های نبرد نظیر تیراندازی به سوی غیرنظامیان در حال تسلیم رسیدگی کنند. بدین منظور، سازمان های دفاع از حقوق انسانی نظیر بت سلم (سازمان دفاع از حقوق بشر در اسرائیل) به جمع آوری دلایل جرم مشغول بوده و استدلال می کنند که اقدام اسرائیل در این زمینه، فراخوان های بین المللی برای اقدامات قضائی را بهتر تکمیل می کند. چنین ابتکار عملی، حتی اگر با نتیجه عملی روبرو نشود، این رویه را تقویت می کند که تعقیب چنین جنایاتی از سوی نهادهای قضائی دیگر ضروری است.

از سوی دیگر، ابتکارات جامعه مدنی می تواند به ایجاد یک یا چند دادگاه با نقشی کاملا صوری منجر شود ولی همین امر را نیز نباید نادیده گرفت. چنین دادگاه هائی در دوران جنگ ویتنام تشکیل شد. نظیر «دادگاه راسل» که مبتکر آن برتراند راسل فیلسوف و ریاضی دان انگلیسی بود. از آن زمان، دادگاه دائمی خلق ها که مرکز آن شهر رم است بیش از بیست جلسه دادگاه در مورد امور گوناگون تشکیل داده است. در چهارم مارس جاری، دادگاهی در مورد فلسطین در بروکسل شروع به کار خواهد کرد. (7)

پیروزی نظامی، شکست سیاسی

در سال 2005، «دادگاه جهانی در مورد عراق» که مقرش در استانبول قرار داشت، پس از شنیدن گواهی 54 شاهد، پرونده اتهامی قابل ملاحظه ای فراهم نمود. هیئت داوران که ریاستش با خاتم آرونداتی روی رمان نویسنده هندی بود، «اعلامیه وجدائی» صادر کرد که در آن ایالات متحده و بریتانیا را بخاطر تجاوز به عراق محکوم کرده و رهبران این دو کشور را از نظر جنائی مجرم شناخت. فعالیت این دادگاه سر و صدای بسیاری برآه انداخت و بویژه در خاور میانه.

رسانه های غربی یا چنین اقداماتی را مورد حمله قرار می دهند یا آن ها را نادیده می گیرند، چرا که این نهاد ها را بی طرف ارزیابی نمی کنند و آن ها را فاقد وزنه قضائی می دانند. اما در نبود اقدامات قضائی رسمی، این ابتکار عمل خلاء را پر می کند و شکل جالبی از عملیات غیر خشن ضد جنگ ارائه می دهد.

سرانجام، مسئله آزاد رهنده اینست که آیا نگرانی هانی که جنایات جنگی اسرائیل در غزه برانگیخت، اهمیتی دارند و اگر آری چرا؟ مسئله ای را که در مرکز کشاکش قرار دارد، میتوان «جنگ دوم» نامید، یعنی جنگ حقانیت، جنگی فراتر از نتایج جبهه های نبرد، که یکی از طرفین مخاصمه را شامل می شود. باوجودی که در جنگ ویتنام، ایالات متحده در نبرد های زیادی پیروز شد ولی سرانجام جنگ را باخت. فرانسه در هندوچین و نیز الجزایر به سرنوشت مشابهی دچار شد و شوروی نیز در افغانستان. به همان دلایل، شاه ایران و رژیم آپارتاید در آفریقای جنوبی سقوط کردند.

به یقین، ابتکارات قضایی صریح گزندی به اسرائیل نمی رساند. با وجود این، این کشور باید پاسخگوی پیامدهای اتهاماتی باشد که بخش بزرگی از افکار عمومی جهان علیه او مطرح کرده اند. از هم اکنون روشن است که نتیجه این پیامدها تعیین کننده وضعیت آینده مناقشه اعراب و اسرائیل است. بخش بزرگی از شهروندان جهان، بر خصوصیت جنایتکارانه عملیات اسرائیل در غزه صحنه می گذارند. آنان با به راه انداختن کارزارهای گوناگون خواهان طرد و مجازات اسرائیل و یا عدم سرمایه گذاری در این کشورند. این بسیج همگانی بر کشورها و شرکت ها فشار وارد میآورد تا از همکاری با آن کشور دست بردارند. این بسیج همچنین نشانه حقانیت آرمان فلسطین و یاد آور کارزار بین المللی برای الغای آپارتاید در آفریقای جنوبی است. البته روشن است که اگر فلسطینی ها در جنگ حقانیت نیزبرنده شوند، این امر ضامن رسیدن آنان به استقلال در سال های آتی نیست، اما مسلمان معادلات سیاسی را برهم خواهد زد.

پاورقی ها:

- 1 - ماده 33 مسئولیت فردی، مجازات های همگانی، چپاول و انتقام جویی را بررسی می کند. ماده 55 به مسئله تامین آذوقه اهالی سرزمین اشغالی می پردازد. (www.icrc.org)
- 2 - این دادگاه در هفدهم ژوئیه 1998 با حمایت سازمان ملل متحد ایجاد شد. این دیوان از یازدهم آوریل 2002 قانونی است.
- 3 - دیوان جنایی بین المللی برای امور یوگوسلاوی سابق TPIY با قطع نامه 827، شورای امنیت سازمان ملل متحد بتاريخ 25 مه 1993 برپا شد. مرکز آن در لاهه (هلند) قرار دارد. قطع نامه 955 شورای امنیت بتاريخ 8 نوامبر 1994 رای بر تشکیل دیوان جنایی بین المللی برای رواندا TPIR داد. مقرران در شهر آروشا (تانزانیا) فرار دارد.
- 4 - قانون صلاحیت جهانشمول که با توافق آراء در 1993 به تصویب رسید، بلژیک را نمونه ای برای دادگستری بین المللی ساخته است. این قانون عملاً تحت فشار ایالات متحده الغا شده است.
- 5 - شکایتی که مرکز فلسطینی حقوق بشر PCHR مطرح کرد، متوجه بنیامین البزر وزیر دفاع وقت اسرائیل و شش نفر از مسئولان بالای نظامی آن کشور بود. این شکایت به پرتاب بمب های یک تنی بر روی محله الدراج واقع در غزه در تاریخ 22 ژوئیه 2002 ارتباط داشت. این بمباران موجب مرگ یکی از رهبران حماس (به ادعای اسرائیل) و چهارده غیرنظامی و مجروح شدن بیش از صد و پنجاه تن گردید.
- 6 - دادگاه پژوهش سانتیاگو برآورد کرده بود که وضعیت جسمانی پینوشه اجازه رودرونی در یک دادگاه جنایی را با او نمی دهد. او فقط به اتهام تخلف مالیاتی مورد تعقیب قرار گرفت.
- 7 - trp_int@yahoo.com نشانی اینترنتی این دادگاه

محاکمه جنایتکاران

فرانسواز فوگا

برگردان: بهروز عارفی

جنایت جنگی:

برای نخستین بار در سال 1945 و 1946 مقررات دادگاه های نظامی بین المللی نورمبرگ و توکیو مقوله جنایت جنگی را با عنوان زیر وضع کردند: «نقض قوانین و رسوم جنگ». در این مقررات شمار این جنایات بصورت زیر آمده است: «این نقض شامل قتل، بذرقتاری، تبعید اهالی غیر نظامی در سرزمین های اشغالی بمنظور کار اجباری یا هر هدف دیگر، قتل یا بذرقتاری با زندانیان جنگی یا افراد در دریا، اعدام گروگان ها، غارت اموال عمومی یا خصوصی، نابودی بی دلیل شهر ها و روستاها یا تخریب بدون این که ضرورت های نظامی توجیه کند و البته تنها به این اعمال محدود نمی شود.»

کنوانسیون ژنو:

این کنوانسیون از سال 1949 حقوق بین المللی را تدوین کرده است. این مقررات شامل الزام دولت ها به تعقیب متهمان به خطاهای بزرگ یا تحویل آنان به دولت هانی که خواهان محاکمه آن هاست. پروتکل تکمیلی

1 (سال 1977) کنوانسیون ژنو را به مناقشه های بین المللی تعمیم داده و از جمله «تبدیل غیرنظامیان و امکانی که از آنها دفاع نمی شود به هدف حمله و یا تبدیل آنها به قربانیان قابل پیش بینی یک حمله ، انتقال بخشی از جمعیت از طرف نیروی اشغالگر در سرزمینی که تحت اشغال اوست، آپارتاید یا همچنین خودداری از تشکیل محاکمات عادلانه در مورد افراد تحت محافظت را به فهرست «خطاهای عمده» افزود. مقررات دادگاه های جنایی بین المللی که در ژوئیه 1998 به تصویب رسید، فهرست کامل تری از جنایات قابل مجازات در نظم بین المللی را ارائه می دهد.

جنایت علیه بشریت:

این جنایت شامل هر عملی می شود که در مقیاس گسترده و با علم به عواقب آن ها نسبت به اهالی غیر نظامی مرتکب شوند. این امر چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح صادق است.

صلاحیت جهانشمول:

اصول حقوق بین المللی دولت ها را مجاز کرده که بدون توجه به محل ارتکاب و نوع جرم مرتکبین برخی جنایات ها را بدون در نظر گرفتن ملیت مرتکبین و قربانیان مورد تعقیب قرار دهند. در کنوانسیون های ژنو (مصوبه 1941) آمده که جنایت ها نی که بر کل انسانیت آسیب می رسانند، بسیار وخیم بوده و از این رو همه دولت ها حق دارند و حتی موظفند برای «جستجوی افرادی که مرتکب این جنایات شده یا دستور اجرای یکی از خطاهای بزرگ را صادر کرده اند، اقدام کرده و آنان را در دادگاه های خود و بدون توجه به ملیت این افراد محاکمه کنند» (مواد 49، 50، 129، 146 کنوانسیون های ژنو که با ماده 85 پروتکل 1 تکمیل شده است.)

Juger les criminels

Françoise Feugas, Le Monde-Diplomatique, Mars 2009

ضمیمه مقاله «ضرورت بازخواست از مسئولین تجاوز به غزه»، لوموند دیپلماتیک، مارس 2009 لوموند دیپلماتیک، مارس 2009

.....

* پیوندها *

سر دبیر نشریه : منصور نجفی

mansour.nadjifi@telia.com

ایمیل روابط عمومی سازمان

public@rahekargar.net

تلفن روابط عمومی سازمان

0049-69-50699530

شماره فاکس سازمان

33-1-43455804

سایت راه کارگر

www.rahekargar.net

سایت رادیو برابری

www.radiobarabari.net

سایت اتحاد چپ کارگری

www.etehadchap.org

سایت رادیو صدای کارگران ایران

www.sedayekargaran.com

نشر بیدار

www.nashrebidar.com

نشریه انگلیسی ایران بولتن

www.iran-bulletin.org

توجه : مقالاتی که با کد " دیدگاه " مشخص میشوند ، الزاما بیانگر مواضع سازمان نیستند .